

۸۱۳

۸۱۳

۸۱۳



بازدید شد  
۱۳۸۲

بازرس شد  
۳۶ - ۲۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
کتاب: جل مسائن  
مؤلف: قطب الدین تباری  
موضوع: شماره قفسه  
شماره ثبت کتاب: ۶۳۵۹۹  
۳۱۸۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
۴۲۶۵

بازدید شد  
۱۳۸۲

بازرس شد  
۳۶ - ۲۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
کتاب: جل مسائن  
مؤلف: قطب الدین تباری  
موضوع: شماره قفسه  
شماره ثبت کتاب: ۶۳۵۹۹  
۳۱۸۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
۴۲۶۵



بازدید شد  
۱۳۸۲

بازرسی شد  
۲۶ - ۲۷

کتابخانه موزه و مرکز اسناد - مجلس شورای اسلامی  
۴۷۴

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب: حل مسائل	شماره ثبت کتاب: ۴۲۵۹۹
مؤلف: قطب الدین لاری	۳۱/۱۱
موضوع:	
شماره قفسه:	

شماره ثبت شده  
۴۲۶۵

۳۹۲- حل المسائل فی معرفة الطالع و احکام النجوم لقطب الدین عبدالحی اللاری  
مرتّب علی اثني عشر فصلاً و خاتمة اوله: لا یرار باب خبرت و اصحاب بصیرت  
پوشیده و مستور غانده، الاربعه ج ۷ ص ۷۴.





بعد چه است بجهان و اتصاله علی خیر و وسیله و سبب الله است لاجله <sup>فله</sup> بعد  
بر ارباب حجت و اصحاب بصیرت پیشیده و مستزاد که اقرار می آید از این  
قطب المیزان ابن عبدی محسنی آری دفعه الله التمام می جوینی پ  
از تالیفات حرم و قدح مجدم تصنیف کتاب شرح اسامیان در اعتقادات فایز  
شد یکی از فضلا <sup>که</sup> در هر دو ان شریف و تحویلی از شیخ بصاعت بیست  
بر تالیف سائل و تخریج سائل و از قول ابوسعید وجهه تبار و جابر بن عبد  
علیه السلام واجب میدانت گفت تا توبه استنار از ایمانیت فعل جزای است  
من و مقال از بنو زنا طقه باز کنم و بموجب <sup>فقط</sup> ان اشأنا نأخذ ان علینا <sup>فقط</sup>  
بعدنا الى الاناما <sup>که</sup> یار کار و جهان کند و صدق حدیث نبوی است لا تنفی الا و قد  
نلت و در منصبه ظهور از بلیک گفت که امکان گفتار حجت <sup>و شری</sup> بگو امر از مطلق  
گفت که پس ای جبر و رسد حکم مرد زنا ان در کشی <sup>و شری</sup> ان فی بضاعتی

از اوردن اسناد و طاعه بطریق و شد و بهمین احوال مشهور بود که کچو بطریق کز  
طریق خود آن سازم و از آنچه مقوله علم در عین بیان آوردم آن یار مرافق و در حقیق  
لغت در این اوقات اکابر زمان در عالمی که پیشتر در طالع سئله از استوار  
حالات از تو استغفار نمایند و بگویند از سئال طالع حکم رانده اکثر بروقی سئال  
آورده و چند کتاب حمده در این باب بدست آورده و اگر از آن کتاب کس که سئو  
و تطویل و ذکر از کسنی و خلاصه بر نهاده و انتخاب کنی و بعضی سئالات که اکابر  
مان کرده اند و حکم رانده بطریق شریف آن نعمت ساری مستحق خلد به و در آن  
روزین و سکر ماین او صواب دانسته شروع در آن نموده از حضرت کرد کار  
لوقین بر اتمام آن سئله محفوظ در این کتاب را بچند سئال به موسوم شد و  
مقدمه و در آن نهاده باشد فائمه ترتیب و لو محقق شده در بیان بعضی سئال  
که واجب بقدر شروع در این علم بدانند و آن ششم است بهر امر از نه فصل  
فصل اول در بیان سئال و سئال عنه و طریق سئال فصل دوم  
در بیان چندی تفصیل طالع سئال آنکه حکم آنست فصل سیم

[illegible]

فصل فصل اول در بیان سائل و مسأل و نحوه طریق سؤال و بداند که حق  
از تدویر علم خود آن بعد که بد لایطی و تجربیات و قیاس در کفایت هر کس دارد  
قبل از وقوع آن و اکثر بر وقوع بعید و بعضی در سلسله خطا و تخم بهیروز از بسیار  
برینج و میرزا امکان نماند و چون بزرگان از این فرخ زلف متعذر دانستند علم  
را ندانند یومی بر غرضیات طالع اشخاص انسانی بد لایطی فعلی و در کفایت همان چنان  
یافتند که اگر کسی بجهت فهمی چیزی سؤال کند از خجسته او در آن وقت سزا  
طالع کند و سیر کوکب و وضع احوال باز جوید و از آن طالع امد و دسته مکملند  
و بزرگان احکامیال بدین طریق حکمها سازند اند و مانیز حکمها کرده ایم و اگر  
از وقت بغیر آنکه پرسائل کسی است که بجهت حاجتی نزد خجسته رعد و مسأل عنه  
آن است که سؤال از جمله اوست و طریق سؤال آنست که یکشنبه روز روز خصال  
آنست که بشنود و اگر خجسته پرسند سؤال نمایند و بعضی گویند همی که  
در خاطر خود کرد و اگر سؤال کنند قصوری ندارد و تا اول است باید که  
ساعت در وقت رعد و چندین ساعت در هم کنند و اگر کلام احوال خود بگویند و







بر درجه طالب است و اگر سستی بخورد باشد آنکوب که سه اردوی مسافر  
شده و دیس سالت و هر که ام از نفعهای ذاتی و حرمی فویر باشد  
از احتیاجت را کند و دیگران اگر وقت در شده باشد نیز که کند  
و دیگر سوال غنه هفتم است اگر هفتم ناظر باشد  
و ستر را بر درجه غنم و دیگر هفتم باشد و اگر بر قدر بر متصل  
شود و صاحب شمع مذکور است است که دیگر سوال غنه است  
هفتم و دیر که در آن خمیر است بدانکه که قبل از این مذکور شد  
که ساند باید که خمیر سدل سوال دعو و دیگر که حاجت سالی ششم  
از جمله خمیر باید که همچنان باشد که حاجت چهار از جمله غنم بطیبت  
تا خمیر است که در دوازده روز سوال و روز باید در غنم خمیر بود  
چنانکه چهار در روز و در غنم علت بدو و هر چیزی که بر این درجه  
باشد وقت سوال آن خمیر در وقت باشد برای این ستر سدل  
که سبب بیان کند تا خمیر ناظر طایفه که این امر که ندانند

[illegible][illegible][illegible]











سهم آسمان بر سر کلاه و خداوند خانه ماه و هر قدر حال میسند اول انکار  
و آخرش هر قدر میسند و اگر ماه قمر حال باشد و صاحب خانه ماه ضعیف  
اول کار خیر و آخر تباها شود و اگر بر سر کلاه اول انکار تباها و آخر قوت باشد  
و اگر ماه و صاحب خانه ماه هر قدر ضعیف بود اول و آخر انکار هر قدر بد بود و فصل  
در دانش روان شدن حاجت و آنچه بر آن نقلی دارد بر چرخ ضمیر  
بیرون آورد که اگر پرسند خوف حاصل کند آن بانه و حاجت تمام شود  
بانه آخر از آن کتب میسند آسمان صاحب طالع آسمان حاجت  
و صاحب خوف است و خوف هر چقدر مدلول وی است بماند با کلام  
بر سر کلاه که یکی از این سه کلاه است و هر قدر تمام باشد حاجت  
تمام گردد و هر کاه میسند تمام باشد حاجت تمام و هر قدر قوت  
شمارت حاجت حاصل گردد و تمامی قوت سر در شمارت بهفت غنمت  
آ قبول وی در مکان خود آسمان و کیم و شمس در وقت قسم آسمان  
وی بصاحب طالع از ندهم آسمان وی بسدی از نیت آن سده آسمان

آسمان وی بگوئی مقبول آسمان وی از خانه خوف میسند و خوف بسدی و نیت  
آسمان وی بصاحب طالع در طالع باطل طالع و آنچه تمام است و نیت  
نیت ده دفع است آسمان وی بسدی که او را قبول کند و نیت  
آسمان وی بگوئی در نیت کتب آسمان وی در نیت خوف یا خوف  
خوف بگوئی در نیت آسمان وی بصاحب طالع آسمان وی بگوئی  
در نیت حاجت خود بدون در طالع یا در نیت مقبول آسمان وی بگوئی  
در طالع آسمان وی در نیت حاجت خود بدون خداوند خانه و در نیت  
آسمان وی بشمار در سده یا در سده که نیت نیت آسمان وی در نیت  
صاحب طالع به نیت نیت آسمان وی در نیت آسمان وی  
به صاحب حاجت آسمان وی بسدی از نیت در نیت آسمان  
آسمان وی در نیت خوف یا در نیت خوف بگوئی در نیت آسمان وی  
بگوئی سده در نیت حاجت یا قبول آسمان وی آسمان وی بسدی در  
طالع آسمان وی بسدی از نیت خوف یا در نیت خوف یا در نیت خوف یا در نیت خوف

و نیت نیت نیت نیت آسمان بسدی از نیت بسدی آسمان وی  
از نیت خوف یا در نیت خوف بگوئی در نیت آسمان وی از نیت خوف یا در نیت  
خوف در نیت حاجت بسدی آسمان وی در نیت حاجت خود بدون  
یعنی خداوند وی در نیت خود بدون آسمان وی در نیت صاحب حاجت  
در نیت آسمان او بصاحب طالع آسمان او بسدی در طالع آسمان  
آنچه تمام است و نیت نیت نیت چهار غنمت آ قبول وی در مکان  
خوف نیت نیت نیت میان صاحب طالع و سده آسمان بسدی از نیت  
حاجت نیت نیت بدون وی در طالع و نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
در نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
طالع در خانه حاجت خوف و خداوند حاجت خوف در خانه طالع بقیه  
نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
یا کلاه که نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
از نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

گرد پس اگر نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
بسدی بود نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
روا کرد و اگر هیچ ستاره نبود که نقل نور و لیلان کند اگر ستاره  
هست که نور را جمع کند و لیلان کند که حاجت نیت نیت نیت  
شخص از نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
از نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
یا کلاه از نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
و اگر از این که با کلاه هیچ نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
و لیلان نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
از نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت



بخش بود خداوند سزاوار انکار بلا و سخت رسیم چنانچه سزاوار  
 بر تو منکر شود و ندانی که حاجت روا شود یا نه احتمال بر این دو قسم و خداوند  
 خانه باز تو قسم کنم اگر خداوند باری دوم در طالع بود مقبول یا بعدی ای  
 مکرر و کشنده در طالع بود یا اندر مدی بود مقبول حاجت روا کرد و اگر  
 بگرفت این بود حاجت به نحو فضل الله در بیان وقت داشتن  
 حاجت چنین دانسته بقی که حاجت روا میشود و خواه بدانی که کدام وقت  
 حاجت روا میشود پس بدانکه کار که نام خود بر روز تمام شود یا به یا به  
 بعد طبع حاجت بیشتر خواهد بود و در طالع و در وقت و در وقت و در وقت  
 و در روز و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت  
 مایه روز کار نام کرد و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت  
 آتش روز و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت  
 و آنچه بدین مانند پس چنین خواهد بود که بدانند نگاه کنند بر حاجت  
 هر روز و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت

روا کرد و اگر از میان ایشان در حاجت بود بداند که حاجت روا  
 در چه روزی که در آن روز پنجشنبه بود در هر روز که در آن روز  
 و در چندین باشد هر روز در آن روز که در آن روز پنجشنبه  
**مثال** سزاوار کرد و ندانی که حاجت روا میشود یا نه احتمال بر این دو قسم و خداوند  
 خانه باز تو قسم کنم اگر خداوند باری دوم در طالع بود مقبول یا بعدی ای  
 مکرر و کشنده در طالع بود یا اندر مدی بود مقبول حاجت روا کرد و اگر  
 بگرفت این بود حاجت به نحو فضل الله در بیان وقت داشتن  
 حاجت چنین دانسته بقی که حاجت روا میشود و خواه بدانی که کدام وقت  
 حاجت روا میشود پس بدانکه کار که نام خود بر روز تمام شود یا به یا به  
 بعد طبع حاجت بیشتر خواهد بود و در طالع و در وقت و در وقت و در وقت  
 و در روز و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت  
 مایه روز کار نام کرد و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت  
 آتش روز و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت  
 و آنچه بدین مانند پس چنین خواهد بود که بدانند نگاه کنند بر حاجت  
 هر روز و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت

در روز	در روز	در روز	در روز
در روز	در روز	در روز	در روز
در روز	در روز	در روز	در روز
در روز	در روز	در روز	در روز

که حاجت رفوز اران که در حاجت ایشان راکت کرد و در دو روز که  
 که در آن روزی که در آن روزی که در آن روزی که در آن روزی که در آن روزی که  
 مکرر و کشنده در طالع بود یا اندر مدی بود مقبول حاجت روا کرد و اگر  
 بگرفت این بود حاجت به نحو فضل الله در بیان وقت داشتن  
 حاجت چنین دانسته بقی که حاجت روا میشود و خواه بدانی که کدام وقت  
 حاجت روا میشود پس بدانکه کار که نام خود بر روز تمام شود یا به یا به  
 بعد طبع حاجت بیشتر خواهد بود و در طالع و در وقت و در وقت و در وقت  
 و در روز و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت  
 مایه روز کار نام کرد و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت  
 آتش روز و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت  
 و آنچه بدین مانند پس چنین خواهد بود که بدانند نگاه کنند بر حاجت  
 هر روز و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت و در وقت

طالعی بجهت رسیدن حاجت سابق الاقارب یعنی بدگاه کیتی  
 پناه داشته یا حاجت را بوقت مدعی بندگان عظامی در ششم منتهی  
 صار رسوایه در طالع گرفته شد و در آن روز که در آن روز که در آن روز که  
 بعد از آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که  
 رستم از جانب ابی اهلایه رسید و حاجت حضرت علامه روا  
 شد و احکام آنکه بعد از آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که  
 که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که  
 روز یکشنبه ۲۲ رستم از ابی سحاب رسید و فرموده بهجت و بخت  
 رسانید اشرف فائز و لاریت رسید و در آن روز که در آن روز که در آن روز که  
 در خدمت حضرت علامه بود و در آن روز که در آن روز که در آن روز که  
 طلب و احکام آنکه در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که  
 این که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که  
 و بعد از آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که



بعضا گفته و چنانکه ایستاد نام ذات ملوئی بود و نظر بر این است و هر چه  
فصل ۱۲ در استخراج خبر جنی پنهان خبرت در سید عالم  
وی از چشم برای امتحان در آن بودی که بطریق در مرقه انگشت  
تجزیه کردی مادر اسمعیلی سخن نگفتی بدان بر که صلاحیت استخراج  
مداوار از وجه یک لکه جنی محض است هر یک لکه دل سال بدان  
نظران برت سال برای استخراج اندیشه و خیال و اگر خیال بودی چنانچه  
از به صمدی تا خبر بودی به است با چشم در حال سواد و تا خبر نم نایز  
است و خبر قوی بی تا خبر نیست و تا خبر قوی معتبر است پس بیکر اگر سید عالم  
مقتضی است دلیل جزئی است اگر سید عالم است و میرزا است و اگر سید  
ناست بود و میرزا است پس اگر سید است خبر ذات است و دلیل است که خبر  
که بر نه گفته و همین طریق از آتش و خفا و باکی و ثابت و مقتضی است  
نیز باید و باید که یک لکه یا یک لکه یا یک لکه یا یک لکه یا یک لکه یا یک لکه  
سید و سید را هر یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک

فصل ۱۳ در استخراج خبر جنی پنهان خبرت در سید عالم  
وی از چشم برای امتحان در آن بودی که بطریق در مرقه انگشت  
تجزیه کردی مادر اسمعیلی سخن نگفتی بدان بر که صلاحیت استخراج  
مداوار از وجه یک لکه جنی محض است هر یک لکه دل سال بدان  
نظران برت سال برای استخراج اندیشه و خیال و اگر خیال بودی چنانچه  
از به صمدی تا خبر بودی به است با چشم در حال سواد و تا خبر نم نایز  
است و خبر قوی بی تا خبر نیست و تا خبر قوی معتبر است پس بیکر اگر سید عالم  
مقتضی است دلیل جزئی است اگر سید عالم است و میرزا است و اگر سید  
ناست بود و میرزا است پس اگر سید است خبر ذات است و دلیل است که خبر  
که بر نه گفته و همین طریق از آتش و خفا و باکی و ثابت و مقتضی است  
نیز باید و باید که یک لکه یا یک لکه یا یک لکه یا یک لکه یا یک لکه یا یک لکه  
سید و سید را هر یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک

باز کردیم در استخراج خبر جنی پنهان خبرت در سید عالم  
وی از چشم برای امتحان در آن بودی که بطریق در مرقه انگشت  
تجزیه کردی مادر اسمعیلی سخن نگفتی بدان بر که صلاحیت استخراج  
مداوار از وجه یک لکه جنی محض است هر یک لکه دل سال بدان  
نظران برت سال برای استخراج اندیشه و خیال و اگر خیال بودی چنانچه  
از به صمدی تا خبر بودی به است با چشم در حال سواد و تا خبر نم نایز  
است و خبر قوی بی تا خبر نیست و تا خبر قوی معتبر است پس بیکر اگر سید عالم  
مقتضی است دلیل جزئی است اگر سید عالم است و میرزا است و اگر سید  
ناست بود و میرزا است پس اگر سید است خبر ذات است و دلیل است که خبر  
که بر نه گفته و همین طریق از آتش و خفا و باکی و ثابت و مقتضی است  
نیز باید و باید که یک لکه یا یک لکه یا یک لکه یا یک لکه یا یک لکه یا یک لکه  
سید و سید را هر یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک

باز کردیم در استخراج خبر جنی پنهان خبرت در سید عالم  
وی از چشم برای امتحان در آن بودی که بطریق در مرقه انگشت  
تجزیه کردی مادر اسمعیلی سخن نگفتی بدان بر که صلاحیت استخراج  
مداوار از وجه یک لکه جنی محض است هر یک لکه دل سال بدان  
نظران برت سال برای استخراج اندیشه و خیال و اگر خیال بودی چنانچه  
از به صمدی تا خبر بودی به است با چشم در حال سواد و تا خبر نم نایز  
است و خبر قوی بی تا خبر نیست و تا خبر قوی معتبر است پس بیکر اگر سید عالم  
مقتضی است دلیل جزئی است اگر سید عالم است و میرزا است و اگر سید  
ناست بود و میرزا است پس اگر سید است خبر ذات است و دلیل است که خبر  
که بر نه گفته و همین طریق از آتش و خفا و باکی و ثابت و مقتضی است  
نیز باید و باید که یک لکه یا یک لکه یا یک لکه یا یک لکه یا یک لکه یا یک لکه  
سید و سید را هر یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک یک



دیار هر دو با دین و نظم سخنان دلیل کند بر چیزی که بر کسی دیده داشته  
باشد پس هر چه از آن کمتر بود حکم بر آن کند و چندی اندر میان که در کار  
مرد و عطا و در هر جای آتی بعد از بخش بعد بسیار بود و اگر از در به  
فسر یا عطا و دیگر و جعت آن چیز از یکی فرو تر است که یک یا چیزی  
بر بسته و اگر بود که هر است و اگر صفت بعد در خانه های منقلب  
و دلیل کند که از هر از دین است که در هیچ ثابت باشد و از بهشت و اگر  
در برج منقلب بود که در هر دو اگر در هیچ نشانی بود آن چیز بر یک از بهشت  
و اگر در برج با در بسته بر یک عرق بود و شش و بعضی گفته اند صاحب  
سهم است و دلیل سخن چندی است بهایگاه نگاه کنند و دلیل از زکات  
برج بود اگر منقلب بود و دلیل کند که در میان جابه بعد و چیزی که ثابت  
نداشته است بهین ماند و ثابت در جایگاه هر که از جانی مکرر و در زمره  
رینان باشد و در چندین در سر را جی یا هر از ای باشد و و که هر یک  
نگاه اگر ماه و نعت در آن گشت بود آن چیز بود و از نعت چهار در میان

میان بود و در چهار ده تا از آن چیز که در دیگر که در دیگر بسته  
نمادی پس فرق از این متصل بسته نهاری شدنی تقسیم  
در از احتراق و جعت چیزی بود و یا خط و اگر بکنف این  
باشد که هر بود و در سر اندر هیچ عرق یا بسته بسته است و  
از عرق چیزی جعت بود و در سر اندر هیچ کرم و شک نیست  
و شک نیست جعت بود بلکه صفت فسر اندر متاع یا ناک یا آنکه خدا  
و در طالع اندر صفت بود و یک جمع و ساقط سبک بود اگر کنون باز بر سر  
نظم کتاب آیم و معذنه ختم کنیم و از اینجا هر از بهشت طالع  
سخن کنیم یا قبل در دلیل ای طالع بر شتن فرد دلیل بود  
بر عمر که نشسته و بر شتن بر بانی عمر حال خداوند خانه فخر دلیلت  
بر عمر سائل از ابتدای کار پس بد بطالع و صفت ای و نشسته  
و هم است و خداوند خانه ماه هر که در خط بسته و در شسته باشد  
دلیل عاقبت کار باشد و اگر وقت ابتدای کار دید و در شسته بود

عاقبت در میان بود آنرا که رنگ بود و نعت بد و اگر یکس از بهشت اول کار بود  
و چندی است اگر در هر برج منقلب بود و اگر به خط و سائل خدا و کای هر که نشسته و اگر به خط  
ثابت باشد آنرا که کای فرشته و اگر در برج منقلب باشد و اگر به خط و سائل خدا و کای هر که نشسته و اگر به خط  
کند و از آنکار یکدیگر گفتند و اگر سبب یا دلیل بسته است و بعضی گفته اند آنرا که  
بود و اگر از هر سبب که اگر فرار از چندی باز کرد و در سببی بود و هر که نشسته است و چندی  
که نشسته باشد و بانی بر سعادت و اقبال و اگر حال فرار یکس بود حکم بر یکس باشد و اگر  
از سببی سببی بود و تمام عمر بد و نعت باشد و اگر از چندی سببی بود و در نعت  
این بود و اگر خداوند طالع که شش با حرق بود و سبب خوش باشد یا چندی  
یا سخنان ظاهر باشد و طالع به بسته و اگر بسته که خداوند سبب را حال یکدیگر بود  
نیکو بود اگر دلیل از طالع باشد یا در خانه خورشید و باج و شرف باشد و  
خداوند سبب بسته بود و که خداوند سبب یکس است و باج و شرف است  
از آن سبب که در حوض خرام نیست و اگر از سببی سبب بسته و یکس است  
کرد و دلیل است که طالع یکس است و یکس ختم می شود و از آنکه که در سبب و سبب

یا خواجه بریت و در هر یک بسته ختم از سبب بانی مال باشد و اگر در سبب بود  
انقسم برادران یا در سبب بانی مال باشد و بدین قیاس  
از باقی خانه حکم باید را اند چنانکه اگر چندی در سبب باشد و دلیل  
بود و متصل شود و سبب از سبب بانی مال بود و سبب سلطان و اگر  
دلیل با فاجت و چندی از سبب بانی مال بود و سبب سلطان و اگر  
سلطان است اگر از سبب بانی مال بود و دلیل کند که سائل صاحب  
جابه و شرف است و اگر دلیل در سبب بانی مال بود و سبب سلطان و اگر  
باشد از طالع دلیل کند که خداوند سبب سلطان باشد که در  
شده و طالع از دست رفته و اگر دلیل از سبب بانی مال بود و دلیل کند  
که سائل بجابه و حرمت خرام رسیده و اگر دلیل از سبب بانی مال بود و دلیل کند  
از طالع و دلیل کند از آن شهر سبب و در او را جابه و قدر باشد و اگر  
در سبب بانی مال بود و دلیل کند که در سبب بانی مال بود و دلیل کند  
خوب بود و یکس از سبب بانی مال بود و دلیل کند که در سبب بانی مال بود و دلیل کند



اندرونه باشد و خداوند خاندان دیرزی نافرمانی که خداوند مسئله هم  
معروف بود و در اسم ستوده و اگر دلیل اندرونه باشد اما خداوند خانه  
اش نافرمانی باشد و بی دلیل کند که خداوند مسئله معروف باشد و اگر  
مخالفت شود نباشد و اگر دلیل اندرونه باشد و بیکدیگر قهر و دیر باشد و  
صاحب خانه دیرزی نافرمانی باشد و دلیل کند که سال بد اهل خویش باشد  
و اگر در وقت باشد و در هر طریقی ششم دلیل کند و یا بنده زاده است  
و اگر دلیل در هر از و هم هر طریقی دلیل کند که سال از جنس برسد  
و اگر دلیل در هر طریقی و حافظ از طالع و صاحب خانه دلیل بدلیل نافر  
باشد و بیکدیگر که سال بی نسبت معروف نباشد و بد حال  
بود و اگر باین همه حال که با هر دویم سدی نافرمانی باشد و بیکدیگر که سال را  
روزی از پنج دست خویش یا بد روز بروز و اگر کشتی نافرمانی دلیل  
کند که سال بد اهل بود و بد شواری روزی روز بروز بدست او شود  
و در ویش بود و اگر دلیل بگویند که بیکدیگر که از آن باشد

باشد و در جنس باشد و دلیل کند که فرزند سال بار باشد و جنس سال  
از آن بگذر است و اگر آنکه بگوید دیرزی متصل است بر پنج هفتم  
محرق بود و اما صاحب جنس باشد و دلالت کند که از نیاری زن  
محکوم است و اگر آنکه بگوید دلیل بی متصل است در هر یک محرق  
باشد و دلیل کند که جنس دی از زبان مال است اگر سال سوال کند  
که چرا چند سال از جرمانی است بیکدیگر بخداوند طالع و با هر کدام که در وقت  
باشد آنکه دلیل بگوید و اگر هر سال فقط باشد پس دلیل طالع است  
کن بد اهل نافرمانی که با هر کفیم و ستوده بر وجه طالع دلیل باشد و بیکدیگر  
در وجه دلیل تا در وجه طالع پس اگر دلیل در پنج ثابت باشد و آن پنج  
و بد باشد یا میل بد هر وجه را سال حکم کنند و اگر در پنج هفتم  
باشد هر وجه را سال حکم کنند و اگر در پنج منفی بد هر وجه سو  
روزی حکم کنند و در این میان جنس شماره در وجه جنس برسد  
بقاطعی رسد و اما صاحب مسئله بجا شود و اگر کشتی بدان در وجه نافرمانی

بهم ملاک بود و اگر سدی نافرمانی باشد بدان در وجه باز کرد و از نیاری و  
اگر سدی از وقت باشد یا میل اندرونه و از جنس پاک و ماه ستوده دلیل کند  
بر درازی عمر سال مولود و اگر کشتی باز پیست و با سختی شش ماه بود  
یا در هر طریقی و ماه ستوده بود و دلیل کند که سال را از آنکه مانده باشد  
انگاه از وجه دلیل صاحب کفیم تا در وجه جنس و هر در وجه سالی حکم کن پس  
اگر ضعیف یا در پنج منفی و ماه ستوده یا ساطع باشد از طالع هر وجه  
را روزی حکم کن و اگر سال سوال کند که از چند سال از جنس نافرمانی بیکدیگر که  
دلیل از کدام کوکب معصوف است حساب از وجه کوکب معصوف تا در وجه  
دلیل شماره و هر در وجه سالی حکم کن و اگر بدین دست نکرد و بیکدیگر آن  
کوکب معصوف که از کدام از پنج است اگر در طالع باشد سالهای اولی  
آنکه حکم که سال گذشته است و اگر در سال گذشته بود حکم بر آن کن که سالها  
ضعیف یا کوکب معصوف که گذشته و اگر بدین دست نکرد و بیکدیگر دلیل  
اندرونه پنج است چند در وجه نشه هر در وجه سالی حکم کن و اگر کشتی نافرمانی

سوال کند مرا در جنس خواه بدان اگر ضعیف یا بی و ستوده و دلیل کند  
بر کاشی عمر سال و سختی که از کوکب معصوف است بر دلیل نافرمانی باشد  
و شالی که صاحب کفیم در طالع مسئله نخواهد بود و یا در نیاری ابر و کفیم  
مثال طالع مسئله باقیم و پنج اندرونه و راجع و صاحب طالع طالع  
و معصوف از پنج مرتب و در وند و با حراق و ماه ساطع و خداوند طالع بیروت  
با حراق پس خداوند طالع را در آنک باشد و بیکدیگر که از طالع نافرمانی  
است و بخداوند طالع نافرمانی پس کوکب در این احراق چهار کرد و بیکدیگر  
نمیرد و از آنکه در وجه صاحب طالع تا در وجه افناش در وجه است پس  
در نیم شماره و خداوند مسئله مانده از هر کوکب در پنج هفتم است  
و اگر احراق او در پنج ثابت میشد بیکدیگر شش سال و بیکدیگر که از کوکب  
بر پنج معصوف و بیکدیگر که از کوکب معصوف شش روز بماند و از سالها  
احوال پس سید طالع که در نیم بیروت سستی بر وجه طالع خواهد بود  
چون طالع پنج شماره فانه و چهار شماره شرف و کفیم است و بدین



و چون در خانه است مضاعف ساختیم بیت نهالت شد و برنج سه  
شمارت و احد و دیک و اوست پس دلیل در این صورت عطا شود  
پس نظر کردیم که حاصل در این خبر نیست بانه چنانکه در خانه است  
و استیم که خبر نیست و احوال گذشته او بکلی غایب شد و چنانکه  
بطار و است و عطا صاحب طالع و لیلیت که بانی خرم مترج است  
و چون زحل در طالع اوست در اوج تطهیر کند در کارها و کارهای بلند  
اینست و شری و در سفر شگفت و خوار می شود و بیماری پیشاید و با  
لکه صاحب است و در طالع است و بیماری او از روی خوشی باشد  
و بیماری بطلان انجامه **باب** در دلیلهای بیت هریم اگر است  
سندال کند از مال اگر مسترصل باشد بسدی و قاعده بود زاید و نظر  
بر و بطلان مال باید و دلیل هلاکت باشد و اگر خوش برده باشد و اول  
وقت گرفتن باشد دلیل باشد که روز بروز دولت حاصل وقت کرد  
و اگر که دلیل مال باقی بود و شل صاحب هم و هم است و فقر اگر

اگر در طالع بود بجهت خویش مال باید و اگر در هم بود کسب مال باید و اگر در هم  
بود از برادران و سفر نزدیک مال باید و همچنین تا هر اندازه طالع  
و اگر صاحب طالع کسی شاید قاعده که سترلی باشد بر طالع چنانکه  
بکری که در کدام خانه است مال از آنجا باید و پس بخت و دلیل نیز بتابه  
کان همچنین نگاه باید و است چنانکه سترلی میباید از راه زند و روح  
در و سیم باید و اگر نه بود میباید از زنان و کودکان و کارکنان زیاد و باید  
از فقر و هم اندازه نیز غافل نشود که ایشان خود در خویش و توانگری نهالت  
تمام است پس اگر هم اندازه متعجب باشد یعنی خوشتری و از بخان  
شش و شتری ساقط باشد یا بعضی از اینها در شرف باشند و مستو  
و هم اندازه در و تد باشد و لیلیت بر بقای هلاکت و جمع مال بسیار  
که از وی بفرزدان دی رسد از شری علی که اگر صاحب است و با جمعا  
هم اندازه ما مد باشد در شمال مال بسیار جمع کند از خانه آن دوست  
و برزگان مایه و اگر شوشت و تهر می کرد که خداوند هم در طالع

باشد و قوی حال از بسیار جای مال که در کف بی برنج و اگر خداوند اطفال و در هم  
بود مال برنج و قوت است آورد و اگر بسدی و در هم باشد یا صاحب  
دی بسدی ناظر باشد بدوستی دلیل بود یافتن مال و بهتر آن بود که  
ایشان قبول باشد پس اگر آن سند ناظر که با کردیم صاعده باشد و دلیل کند  
که مال بسیار باید و بد آنکه بر جهای که دلیل سخاوت بود و از سبیل بر  
عقرب است چنانکه این بر جهای و طالع صاحب طالع در این جزی  
باشد یا قمر الکوکب تغیر در این بر جها باشد و لیلیت بر آنکه سانی  
سراف کنند و بخت شده بود و بر جهای که تراکمی دهد و در سبیل  
و جدی و بر جهای که مال ده باز ستانند و از است میزان و اگر این  
بر جها ضعیف باشند و خوش طبعیت بر تنگی معاش و رفیق آنچه در  
دست باشد و اگر مستو باشند طبعیت بر تراکمی و سادات اما  
این بروج که مال دهند باز ستانند سرطان و عقرب است  
اگر بر ستند که این مال غایب شود چنانکه بد باشد بکری و با جمعا

هر کدام که قوی تر باشند بقوت وانی یا بعضی دلیل عد و مال باشد پس  
اگر در جایگاه بد باشد یا در هر دو بیت در هم پایت مد باشد یعنی مثله  
عطیه صغری خود بخشد و اگر در مثله خود بود این عدد یعنی عطیه صغری  
را در دوز بکشد و اگر در شرف بود در صغر بکشد و اگر در خانه  
خوب و داند یعنی عطیه صغری خود در هر از هر بکشد و همچنین است  
و تیس بر کوی که دید بود و اگر در هر دو یا در مال بود مقدار عطیه  
صغری او بود و اگر در مثله یا در خانه یا در شرف خود باشد بر لیلیت  
که مذکور شد و اگر دلیل راجع باشد آنچه بدینمه از آن کم کند و اگر  
مخفی بود هیچ نیابد و اگر بعد از شش چهارده در هر دو دولت آن  
کم میکند و چنانکه سدان ناظر ببطا باشد زیاد کنند و نظر بخان  
کم کند و چون اینها معلوم شد اگر پرسند که این مال از چه بکند حاصل  
اید اگر پرسند که صاحب طالع بر نظر است اگر در طالع است یا غیر هم  
آن مال از دست رنج خویش است پس اگر آن بروج آشنی بود مال











و صاحب هم چون حدیث و در هر یک تا حدیث که ضعف میزند فرموده است  
و چون صاحب طالع میفرماید صاحب سیم متصل است و صاحب سیم بطالع  
ناظر نیست برادر سال به سال نه هجری داشته باشد و نه هجری نباشد  
اگر باشد نه هجری سیم شش که باشد اول دلیل است بر اصل که رب  
شکله سیم است ناظر است بر سیم و بر سیم نظر سیم دشمنی است دلیل  
که که ای محبتی داشته باشد برادر به سال مؤلف و چهره شکله سیم سیم  
بسیار هم دشمنی که سیم باشد بر چهره ناظر اند به سیم و هر چه  
بدوستی پس هجری برادر سال به سال از روی سیم سیم سیم و چون  
رخل در هر از سیم این طالع است حضرت کمال دشمنان سال بسیار  
مراجعت تا به سیم کلام پس اگر از دشمنی باشد ضعف باشد و اگر  
نظر دشمنی از سیم باشد بر سیم و اگر از سیم باشد بیان  
ایشان فایده بود از او و نگین نموداری چنانکه بسیار است مسئله اگر  
پسند که بکافی خوار است اینها بهتر باشد یا از آنها اگر دلیل در اتصال

و انفعالی بنی اسراف بنوع نظر کن دلیل در آن سیم که سیم است اگر وقت دارد  
و در آن سیم و بگویم وقت خله یافت که سیم سال را در هر موضع برابر بود  
و اگر اتصال در اسراف بنوع نظر کن که سیم طالع یا بخانه سیم و غیره اگر  
ناظر سیم بود بر سیم سیم سیم سیم که سیم است و سیم و سیم  
و بگویم سیم سال را جای بهتر از سیم است و اگر دلیل با سیم باشد و چون  
سیم که که به باشد سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم و اگر  
سیم که که به باشد سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم و اگر  
سیم سال را جای نگاه داشتن بهتر باشد پس اگر دلیل که خداوند طالع باشد  
یا ماه یا خداوند سیم یا خداوند سیم در سیم باشد دلیل را پس اگر دلیل  
بارگشته باشد و سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم و اگر  
مسئله اگر بر سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم و اگر  
ان اگر سیم اندر و نه باشد یا خداوند سیم سیم سیم سیم و اگر  
دشمنی است و با سیم و اگر سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم

و این هر که مسئله هر صدق میفرماید که اگر در صاحب طالع در طالع بود و اگر  
و در سیم و یکی از آن که کبک یکی که در سیم است و سیم سیم سیم سیم  
بعد از که در صاحب طالع در سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم  
بسیار مقبول بود این سیم و سیم که که در سیم سیم سیم سیم سیم  
تا در سیم سیم صاحب طالع سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم  
بعد از که در سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم  
باشد و باید دانست که در سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم  
در سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم  
اگر در سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم  
یا از کبک که در سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم  
فایده که سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم  
بعد از که سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم  
ما بعد از که در سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم

کس طالع را سیم که خداوند طالع سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم  
و اگر سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم  
و سیم سیم و سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم  
خبر است بود و اگر در سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم  
ناظر سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم  
منقلب بود که عالی سیم بود یا ماه یا صاحب طالع سیم سیم  
بود و اگر ماه از سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم  
و اگر ماه سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم  
چون در و ان سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم  
بود و اگر طالع سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم  
مسئله هر صدق میفرماید که سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم  
ان که بعد از سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم  
در سیم که در طالع باشد یا سیم یا سیم یا سیم یا سیم یا سیم















با تمام سوال کند که مرا فرزند هست یا نه بطریق که در مسئله سابق ذکر کردیم  
 نظر کنند مسئله اگر زن یا نحو بر سوال کند که مرا فرزند که نباشد  
 عیب ازین است یا نه بگو اگر خداوند طالع خوش باشد و او مستوف  
 در سنده مرد باشد عیب ازین است و اگر ناسل زن بود که صاحب طالع  
 خوش بود و او نیز خوش بود و صاحب نعمت شود عیب ازین نیست  
 باشد تا همیشه در سنده زن و شوهر ماه و نهره دلیل زنند و اوقات  
 و لید می باشد اگر پرسند زن بود خداوند طالع و لید زن بود و خداوند  
 به نعمت و لید می باشد و صاحب نعمت با ماه و نهره و لید زن باشد پس  
 بگو اگر دلیل مرد ضعیف باشد عیب ازین بود و اگر دلیل زن ضعیف  
 بود عیب ازین نیست مسئله اگر سوال از راستی کند که خداوند  
 طالع و خداوند به نعمت و قمر کی از اینها در چشم باشد تا در سینه است  
 که اندر وندی بود یا خداوند طالع مستحق کی معقول شود یا قابل تیر  
 قمر ساره سعد بود دلیل بود بر راستی و اگر خداوند به نعمت در طالع بود

است اما خاصه که خداوند خانه فرزند وندی بود بر راستی و درست بود که  
 خداوند چشم در مقارنه محس باشد زیرا تا نام شفعه اگر صاحب طالع خوش  
 محس در مقارنه محس نباشد باز تا نام رسد و اگر صاحب چشم خوش  
 باشد بخیر یا در خانه باشد که ضعیف باشد بلیست بر زن فرزند و قمر  
 و خداوند سلامت نیز ترکیب سازد و در این باب اگر قمر غلط بود باشد و با نهر  
 بود بر نهر دلیل با هر فرزند بود اوقات زن و همچنین اگر نهره با نهره باشد  
 و نهره در جایگاه بر باشد خاصه در عتق بلیست حد است و اگر طالع  
 به نهره و خب بین بود یا در طالع هر گاه که حد بود دلیل است که در شکم دو  
 فرزند بود و اگر صاحب طالع و صاحب چشم و ماه هر سه قریب باشد حکم بر  
 تا شدن فرزند کند مسئله چنانچه شخص کرده بداند که در که  
 حد است اگر پرسند که فرزند در شکم است که چند است از صاحب  
 بنجم و مستعد صاحب است هر کدام که از کوی بر صرف باشد دلیل  
 بود اگر انصراف از مقارنه بود گاه بعد از تیریس ماه یا سینه ماه بود

و اگر انصراف از نیش تیر بود چهار ماه یا پنج ماه بود و اگر انصراف از نیش  
 بود هفت ماه بود و دیگر بگو اگر در جبهه چشم تا خداوند خانه به نعمت  
 و جبهه بین و هر کسی در جبهه بگماهد و هر چه از زهره سر کند باشد هر در جبهه  
 بگو در سینه که نه بگو هر چه کن هر قدر که ماه و روز بجان قدر است که  
 بگو در شکم ماه است مسئله اگر سوال کند که بر در شکم است  
 یا نه بگو که این از من است چنانکه خداوند میفرماید و یعلم نافی الا حیا  
 این دلیل واضح است که غیر از خدا کسی دیگر نداند و اما بطریق و این خبر  
 در این باب خود گفته اند و منجمان اندام مثل این خبری و استعدادهای  
 بیرونی متابعت و بیرونی کرده اند و فارسی ساخته اند و کوی سهام و جی  
 انظار بتری تبارک استانی انداخته اند این را این چند کلمه گفته اند  
 پس اگر پرسند که این چه نر است یا ماده بگو خداوند طالع و خداوند چشم  
 اگر در چشم تر باشد که نر باشد و اگر در جبهه ماده بود و در شکم باز  
 بگو بطلان اگر مشرقی بود فرزند باشد و اگر مغربی بود در شکم باشد

باشد و دیگر بگو بر زهره صاحب خانه ماه و نهره ماه و در جبهه طالع بودی  
 بیرونی و از طالع سر بیگن و اگر سینه در جبهه تر باشد بود و اگر در جبهه ماده  
 بیفتد و خرد بود و شب در جبهه ماه یکند تا در جبهه صاحب خانه ماه و در جبهه طالع  
 بود و نیز از طالع بیگن و دیگر از اینها صاحب طالع و صاحب چشم اگر در جبهه  
 مذکر باشد نر باشد و اگر در جبهه مؤنث بود و در شکم و کوی بیگن مذکر و کوی  
 در جبهه مؤنث بود بگو بفرما بگو نام طالع است حکم از کوی کن مسئله  
 اگر پرسند که ولادت بر روز باشد یا شب بگو بطلان و صاحب طالع و صاحب  
 ساعت و قمر و کوی که در طالع باشد اگر کوی از اینها که قمر باشد یا هیچ  
 نه از اینها که ولادت بر روز باشد یا شب و اگر در جبهه شبی باشد یا شب باشد  
 و اگر شبی در جبهه نهاری و شبی در جبهه شبی باشد هر کدام که قمر باشد  
 حکم از این باشد و نیز باین هم نگاه کن بگو از زهره چشم تا در جبهه صاحب  
 چشم و در جبهه طالع بودی افزای و از طالع بیگن که کوی بر شکم بگو اگر  
 بر شکم از نیش بر زهره و بر شکم باشد و اگر بر شکم شبی است نیش از نهر



باشد مسئله اگر پرسند که چنانکه بگویند که ما با ما  
 یا برنج یا صابون چه یک نفر است وقت وضع هر یک و اگر او  
 یا برنج از صابون چه یک نفر است وقت ماه تا که از آن کنند  
 یا صابون چه یک نفر است وقت وضع هر یک و هر وقت که سدی بهم و الله  
 اتصال کند وقت لا بد باشد یا هر وقت که سدی بهم و به جبهه الله  
 رسد و لا بد باشد و در این باب نیز شالی که نیم مثال شالی  
 که در که حد درام یا نه ارتفاع کنیم و نوی که طالع این سال شد چون  
 خداوند خانه نیم و در وقت در طالع است و قدره و در طالع است  
 که حد باشد و چون سراسر از هر طرف است بنظر پرس که سیم  
 که که نه ماه است پس پرسید که نه باشد یا ماده چنانچه خداوند طالع در ربع  
 بود و خداوند نیم در ربع طالع که سیم و هر یک پس پرسید که بار با نام  
 یا نه چنانچه صاحب سیم در ربع و خوش صاحب طالع در بعضی  
 ولیکن قدر در و نه ماه بعد در هر یک حد داشت که نیراه او است

در ربع	در ربع	در ربع	در ربع
در ربع	در ربع	در ربع	در ربع
در ربع	در ربع	در ربع	در ربع
در ربع	در ربع	در ربع	در ربع

و در روی میزان داشت که افع است گفتیم محمد است که دفع عمل وقت  
 خود را دفع نمود و چنانچه در ربع طالع است و دفع شود و حکام است  
 اند مسئله اگر سوال از رسول کند که خداوند چه یک نفر است  
 سوال است و قرآن از او آن که یکی که خداوند چه یک نفر است و هر یک  
 معنی او پیام بعد پس چنانچه خداوند طالع و سیم که نه به نیم پرسید یانی  
 بان حکم کن که رسول مقصد رسیده و اگر صرف یانی حکم بر آن  
 رسول کن و اگر خداوند چه یک نفر است طالع آیند و بعد از آن رسول  
 باشد و در این نیز شالی که نیم مثال و در روز هر شنبه سوال  
 و نمود و اب نصف طالع که در طالع نه باشد که باز از ارتفاع گرفته  
 و طالع بین هر یک صورت یافت چنانچه صرف بود و شتری و سیم  
 راجع بود گفتیم راجع است نه و از هر یک در آن آمده پس پرسید  
 که کی خواهد آمد نگاه کردیم بر نه که صاحب طالع بود و ناظر بود  
 و سیم در ربع شنبه یک نفری است و سیم گفتیم که نه یک نفری

در ربع	در ربع	در ربع	در ربع
در ربع	در ربع	در ربع	در ربع
در ربع	در ربع	در ربع	در ربع
در ربع	در ربع	در ربع	در ربع

در شنبه خواهد آمد و چنانچه مسئله یعنی شالی دیگر سوال که حکام از آنکه  
 او در شنبه بود و در ربع از هر یک راجع است و در شنبه شده یا نه و در شنبه  
 یا صابون یا نه ارتفاع گرفته شد و در ربع از اب بر مظهر ارتفاع گرفته شد  
 و از در ربع طالع است و صورت است شد گفتیم که چنانچه راجع  
 صرف شده رسول از آنجا که بود باز گرفته و از آنکه صاحب سیم  
 طالع است گفتیم که رسول آمده یا در این روز خواهد رسید و چنان شری  
 در طالع است و سیم گفتیم در ربع وقت که در ربع جای دیگر خواهد رفت  
 و این سوال در روز هر شنبه است سیم شهر رمضان المبارک مسئله  
 بود وقت عصر در سوال از نامه و مکتوب چه یک نفر است آمده باشد و نه  
 که همان در این نامه به نوشته شده و بعد از آن و از شری که آمده بود که  
 طالع در شنبه است که پس و بعد طالع که نه و بعد خداوند طالع و اگر که در ربع  
 صرف است دلیل آنست است که نامه در شنبه و آن که در ربع  
 پرسید و خداوند سیم بعد از آن سیم که نامه به نوشته شده و باطل

و سیم و بعد از یک و بی نامه است اگر نیک عمل باشند و نیک است  
 و اگر نیک باشند بر یکس است و نیک است که در کدام خانه بود و طالع که خبر از  
 آن چنانچه چنانکه است سیم سلطان و سیم از نبه کان و بیماری و چنانچه  
 قر سیم هر سیم طالع بود و نامه خرقی باشد و نظر و سیم فعال است  
 بعد و دیگر ماه اگر از روی یا ما هر اتصال و انفراف ربع بود با مقابل  
 و بعد از آن که اندر آن نامه سخنان بزرگ بود و نیز دیگر ماه از کدام سیم  
 صرف است اگر ماه از شنبه صرف بود و سیم سیم صرف بود آن که  
 سلطان آمده باشد یا از ربع که آمده باشد و اگر ماه از شنبه صرف بود  
 از شنبه بعد از آن آمده باشد و اگر ماه صرف از اب باشد و سیم  
 آمده باشد و اگر از طالع صرف بود و سیم از ربع یا از شنبه  
 آمده باشد و اگر ماه با طالع اندر هر یک با در طالع نبه از آن نامه  
 حدیث سیم در ربع و سیم و صلاح و دیگر دیگر ماه و طالع که همیشه  
 دلیل نامه و خبر از آن سیم هر کدام که اندر و نه به یا یا طالع نبه



بطالع المکمل بعد آن نامه بود انگاه بکریه که در پنج جرم بود از طالع با پنج  
درم بعد از خانه هفتش اندر آن نامه حدیث علی بود و اگر در پنجم جرم بود از  
طالع با از خانه خوش اندر آن نامه حدیث حسنی بعد در ادوی و سفوف  
و اگر دلیل از طالع پنج چهارم طالع با از پنج چهارم خانه خوش بعد از آن  
نامه حدیث ثمر و پدر و خانه و زبان بود و نامه در کسی آیه باشد که لایق  
در بر نه که باشد و اگر دلیل از پنج چهارم جرم بود از طالع با از خانه خوش  
بود آن نامه از غرض زبان آیه باشد یا کسی که بای از غرض است و در  
آن نامه حدیث ثمری و طریقه و اگر دلیل از پنج ششم جرم بود نامه  
از نیازی بود یا از آن نامه حدیث بابر بود و اگر دلیل از پنج ششم جرم بود  
از زن بود و نه هر بار شود بعد از آن یا از غرض و خانه باشد و کم شده  
بود و اگر دلیل از پنج ششم بود و نامه حدیث بر رات بود و مال بر رات  
و خوش کسی و گشته باشد و اگر از ششم طالع خوش بود و اندر  
نامه حدیث مال بر رات باشد و بعد و اگر دلیل از پنج ششم جرم بود نامه

از رستان بود و در آن نامه حدیث هند و نخی و سفوف و در آن بعد و اگر دلیل  
اندر ششم جرم بود از بزرگی بعد و در آن نامه حدیث سلطان و اهرام  
بعد و اگر دلیل از ششم جرم بود از طالع با از خانه خوش نامه از ششم جرم با با  
و قدر و حقیقت و اندر آن نامه حدیث نخی باشد که نادر که و امیدی که در ده  
از آن آن نامه بر آیه و اگر دلیل از پنج جرم بود و ششم جرم بود نامه از بزرگی  
بعد یا از خوش و دیگر بکریه که نامه بود و حقیقت است و بدان  
رست که ماه از شرف است اگر این در رستان یکدیگر ناظرانه  
به نیت و بکریه آن نامه از ششم جرم بود باشد و اندر آن نامه بکریه  
فی و از ششم جرم بود و در پنج شرف از شرف بود و بکریه یا بکریه  
از مقابل بعد حدیث سفوف بود و در آن نامه و طالع بکریه که خوش  
بود هر دو در آن نامه حدیثی باشد که غمناک که اند و اگر یکی از آن  
مخمس و دیگری شمس و اندر آن نامه حدیثی باشد که نادر که در آن  
و یا غمناک کند و در این باب نیز شالی بگویم و این مثال از بزرگی که

هشتم و نهم مثال طالع سلطان هشتم و خداوند و ماه و معرف از  
آفتاب و فصل ششمی و دلیل کند که نامه از در و در بزرگی از آنکه ششمی  
بر شمس آفتاب است و اگر شمس و شمس که نامه بر شمس و معرفت  
و چون ماه و طالع اندر خانه است در رستان است نامه از در است است  
بسر است است و اندر آن نامه است و طبعی است و از آنکه شمس و معرفت  
و دلیل کند که این نامه سودای آیه است و در آنانی لغز خراس که به به و فاکند  
و هر که بکریه بعد از بزرگی که هر که بکریه جرم بود و از آنکه عطاف بر رست  
نخمس است شمس و شمس و از آنکه طالع پنج شمس است و حقیقت  
برایه از آنکه بکریه و شمس کف در رست و در آنکه عطاف و طالع شد  
چون از آفتاب معرف است لغتیم از نامه از سلطان است و چشم  
شمس و شمس است لغتیم بکریه و معرفت و آن عالم از است و چشم  
قر و چشم نامه است که در بر شمس و خداوند و ماه و عطاف و در و چشم  
جامع زهر و طالع که در نامه سخنها بود به باشد و از زمان بکریه بعد و

رسیده باشد و باطل و نخی بزرگی این طالع طالع باشد و اگر از رست بر شمس  
که قاصد نامه آورده حقیقت از آنکه طالع نهم شده باشد و در دلیل  
حقیقت شمس و خداوند شمس و در شمس است و شمس و شمس و شمس و شمس و شمس  
که از شمس شمس معرفت است و در شمس بر شمس و شمس و شمس و شمس و شمس  
مرات و چهارم و شمس و آن که بکریه که قر از معرفت است و دانی  
عشر و قر و صاحب طالع و قر و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع و صاحب طالع  
از شمس چنانکه معالی کردن و در شمس حق از شمس و خداوند شمس و شمس  
و شمس و معرفت و در از شمس و از خداوند شمس و شمس و شمس و شمس و شمس  
و خداوند شمس و شمس که از شمس و خداوند شمس و از این دلیل و طالع کن  
و شمس و معرفت و از شمس و شمس و شمس و شمس و شمس و شمس و شمس  
چشم طالع و در بزرگی بابر بعد و اگر در طالع که بکریه بود و صاحب طالع و شمس  
بعد آن چهار شمس یا به و اگر بر خلاف این بعد چهار در رست و شمس  
و شمس و معرفت بر طالع بکریه که در این مال که بکریه باشد یا فاکند











از مقابل انطباق آن بعد که این بار  
 بود پس خواستیم که بدانیم که این بار که یکم نگاه کردیم تا ماه که دیدیم  
 باطله که در آن کند دیدیم که در شانزده روز دیگر قرار میگیرد که غنیمت شایسته  
 روز دیگر از عمر جا ماند و هم اسم او که در مثال دیگر طالع ایران یافتیم و صاحب  
 طالع از هر روز شش است و اوقات هم آنست که از خانه چهار روز قبل  
 اندر وقت که غنیمت غیر از چهار است و خواستیم که بدانیم که این بهمان  
 یافتیم صاحب طالع در روز دهم که غنیمت این بهمان است مانند طلعه  
 و لیکن از آنکه بر نه شرفیت و اگر شرف و دلیل بود باشد که غنیمت که این  
 چهار صورت از آن بد که در نه و باقی است که غنیمت که این چهار صورت  
 است و از آنکه طلعه در شرف مقدار نه و از هر صورت و از آنکه  
 ریخت از ماه مصروف است و از هر صورت که غنیمت این چهار صورت  
 و از آنکه صاحب طالع شش است اوقات بعد که غنیمت که چهار صورت و شش  
 رسید پس خواستیم که بدانیم که این چهار صورت یا نه نگاه کردیم

تا ماه شش یکدیگر پس با این پنج خواستیم چون پنج دیگر آمد بنیت  
 ششیم دیدیم که که پنج چهار بهتر شد و خواستیم بدانیم که پنج  
 روز بهتر کرد و صاحب طالع از آنکه که یکم متصل بر چند روز پس  
 میان نه روز و در هر یک چهار روز دیگر چهار بهتر شد و در او  
 نگاه کرد و در چهار روز و کارش و شش و شش و باز نگاه کردیم نه روز و در  
 مصروف ششیم و ششیم و میان نه روز و ششیم و به بعد  
 که غنیمت و در دیگر چهار بهتر شد مثال طالع دیگر ششیم  
 و صاحب طالع در طالع از شرف شد دیدیم که این چهار صورت  
 و چون ما را در حجب یافتیم از اوقات مصروف و اوقات در خانه خود دیدیم که  
 که این چهار روز از زمان طوک باشد پس خواستیم که بدانیم که از کدام بار ناله  
 نگاه کردیم صاحب طالع تا که متصل شد ششیم و طلعه و در میان  
 طلعه و در میان چهار و در هر است و میان ماه و ششیم و ششیم و طلعه  
 دیدیم که غنیمت پس چنین گفتیم که این چهار روز و در آن است ششیم که غنیمت

که فعلا بر ششیم یا نه طلعه که صاحب طالع است بهر از هر در که غنیمت  
 و بیشتر می بود که آن روز ششیم است بهتر کرد و بدانیم که بهر شش  
 می بود و در شش خدا و بهر ششیم است و میان شش و ده هفت صورت  
 دیدیم که که چهار صورت در آن است تا بدانیم که شش صورت است  
 از طالع دیدیم که چهار صورت یا نه مثال از شرف است  
 در روز چهار ششیم شهر رمضان المبارک الف و شرف و طالع از شرف  
 چهار سوال کردند از ارتفاع خوبی گرفته شش صورت و در اوقات  
 بهر صورت بهر وجه صورت در هر دقیقه در هر روز در هر طالع  
 بهر طالع از ارتفاع و وقت که ششیم و در هر صورت که در وقت کردیم  
 نگاه کردیم این چهار صورت این غنیمت بود است از آن که در که در که  
 و لیکن کون باشد و از آنکه طالع در شش در خانه غنیمت که غنیمت از هر  
 عزت باز از هر طالع باشد و چون طلعه و صاحب طالع که غنیمت از آن صورت  
 خواستیم بهر صورت پس بدینکه ما را از آن بعد از آن غنیمت که

در هر صورت	در هر صورت	در هر صورت	در هر صورت
در هر صورت	در هر صورت	در هر صورت	در هر صورت
در هر صورت	در هر صورت	در هر صورت	در هر صورت
در هر صورت	در هر صورت	در هر صورت	در هر صورت

که ما را از آن بعد از آن غنیمت که غنیمت است از هر صورت  
 در آنجا شش است و خداوند طالع که دیدیم است بهر صورت و در هر صورت  
 مؤمن پس پرسیدند که چه بنام را در هر صورت و در هر صورت و در هر صورت  
 از آنکه شش در مقابل نه صورت پس پرسیدند که از هر صورت است  
 که این بار را رسید نگاه کردیم صاحب طالع از هر صورت و در هر صورت  
 گفتیم از هر صورت سلطان یا از هر صورت این بار را رسید بهر صورت  
 در این بار را رسید یا که غنیمت و در هر صورت که است از آنکه دیدیم  
 طالع ششیم و در هر صورت از آنکه دیدیم که شش است شش صورت  
 پس پرسیدند که این چهار بهتر باشد یا نه نگاه کردیم بهر صورت و در هر صورت  
 ششیم و در هر صورت که غنیمت این بار صورت یا بهر صورت که در هر صورت  
 حالت و صاحب طالع بر هر صورت طالع یا بهر صورت که در هر صورت  
 صاحب شش و یکی در شش و صاحب ششیم که غنیمت که در هر صورت  
 و از آنکه صاحب طالع مؤمن بهر صورت و در هر صورت که غنیمت که



الحین یو کفیم کلان یار بر دس کفشد که وقت که باشد کلاه کرم  
 رخصه در طالع و بخت و درجه بود و پنج در صباچ بخت درجه کفیم  
 که روز سیم بایم بقا و بخت رفت بعد از آنکه این مقدار کفشد  
 کفشد که این بار یار قدیم و در صباچ مولف است بعد از سه روز بایم  
 بقا و بخت شرافت و اگر سیم در کفشد طالع سنبله نمیدارد از این جهت  
 اول نام بزرگ که از روز طالع سنبله حقیقت بر خوطا هر سازند  
 مسکله یحیی بن عبید مر که اگر باشند که یار خورشید یار  
 بنکر که صاحب طالع در طالع باشد و بعد با سیم باشد و میاید و اگر  
 در ثانی بعد بر اطمینان بسیار باشند تا بروج کند و بهتر باشد و اگر در ثانی  
 بعد از سه روز و در سراسر مری و مطلق کفشد بعد از سه روز و اگر صاحب  
 طالع در مقام باشد باید که در سه روز از خانه و در فرزندان و اهل  
 بخت خود که شفا یابد و اگر در سیم باشد بگوید و اگر در مقام باشد  
 اگر سر کند شفا یابد و اگر در مقام باشد اگر در بخت یاران و بخت یاران

خانه رخصه شفا یابد و اگر در مقام باشد و اگر در مقام باشد  
 در بخت بگوید الله اعلم مسکله در سؤال از بندگان اگر از بندگان  
 باشند که او کار فروخته بخود بهتر بود یا بنکر که بندگان طالع اوند  
 مقام تا کدام قدر بخت اگر خداوند طالع قدر باشد نگاه داشتن بهتر  
 و اگر خداوند طالع در مقام باشد آنکه خرید بهتر باشد پس اگر باشند که این  
 بنده خرید شود یا نه اگر صاحب طالع یا سیم در مقام باشد یا صاحب سیم  
 مطلق بعد با صاحب طالع یا صاحب سیم در طالع باشد خرید شود و اگر  
 کسر باشد که این بنده در مقام خرید و فروخت شود یا نه بنکر یا صاحب سیم  
 که این هر دو که بگوید بنده اند چون بایم با صاحب سیم یا سیم در مقام باشد  
 که این بنده فروخته شود و اگر که اگر یا صاحب سیم یا سیم در مقام باشد  
 نهم بگوید و یا بگوید بپوشد که در مقام سیم یا سیم در مقام باشد و در مقام  
 شود و اگر یا صاحب سیم یا سیم در مقام باشد و در مقام شود و اگر  
 مسکله اگر بنده بگوید که از دست این خواهد فروخته شود یا نه

بنکر که خداوند طالع یا با بستاند بگوید که خداوند وسط اسما باشد یا نه  
 که در وسط اسما باشد آن بنده فروخته شود و اگر یا صاحب طالع  
 یا بندگان او هم بپوشد یا بستاند بگوید که اندر وسط اسما باشد و در  
 شود و اگر یا صاحب طالع یا بستاند بگوید که روز کار روز بندگان فروخته  
 شود و اگر بپوشد و بستاند دیگر انتقال بکند و وسط اسما و کند  
 و در وقت خود پس از روز کار روز بندگان فروخته مسکله چنین بنده بپوشد  
 که بگوید و بپوشد یا بنکر که خداوند طالع و بگوید که هر دو که بپوشد  
 بعد و خداوند وسط اسما و بپوشد یا بستاند بگوید که اگر خداوند طالع یا  
 خداوند وسط اسما یا بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند  
 و مقابل و در میان این بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند  
 یا بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند  
 یا بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند  
 یا بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند

و اگر میان ایشان قول بپوشد و اگر که خداوند بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند  
 صاحب طالع و بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند  
 ایشان و حکم کن بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند  
 آید یا نه و بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند  
 و بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند  
 در آن بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند  
 و وسط اسما و بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند  
 بعد بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند  
 و اگر یا صاحب طالع یا بستاند یا بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند  
 سواره سوار و در مقام بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند  
 بخش بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند  
 طالع در مقام بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند  
 بنده بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند یا بپوشد یا بستاند



مخوف از آید بطبع خوش اگر در طالع خوش باشد و در ششم سید کریم را نشان  
 کوفت و اگر ماه مصروف باشد اگر سید و هیچ کوب انتقال نداشته باشد اگر  
 نشان کوفت و اگر ماه مصروف بود از شکر و اتصال نداشته باشد که سید  
 بکند و اگر ماه مصروف بود از کلبی و متصل باشد به شش او و بکند و اگر  
 در وسط اسما کس بود یا خداوند وسط اسما و یا خداوند خانه قمر  
 و یا اثناس بخش بود و صفت بده برسد و اگر اثناس با خداوند خانه  
 در پنج هم بود و شش در پنج هم بود خداوند بده و اگر در شش بده  
 بودند نیاید و اگر ماه در پنج هم بود و شش در ششم بود بده و اگر در  
 خانه ماه در شش شش بود و خداوند خانه اثناس بر شکر خداوند بده و شش  
 بده و یس و اگر ماه در پنج هم بود و خداوند خانه ماه از پنج هم بود و طالع  
 منفک که بکند باز آید و اگر ماه بادل پنج بود و بکشد بده و یا در کلبه  
 بود و اگر در آخر پنج بود و بکند که بکند باشد و اگر ماه اند و بده و خداوند  
 شصت و دو کند که بکند هنوز از شش برودن رفته باشد و آن کوب که

در در متصل است و آن کوب که صاحب طالع در متصل است اگر این هر که در  
 طالع یا در اول صاحب یا در وسط اسما یا در اول اثناس یا در اول صاحب  
 صاحب طالع اگر باشد که بکند از شش برودن رفته باشد و اگر این هر که در  
 در مایل اول اثناس باشد که بکند از شش برودن رفته باشد و اگر صاحب طالع  
 رفته باشد و بدان جهت باشد که دید و آن پنج باشد و اگر دید که رفته  
 طالع باشد که بکند در وسط شرف باشد و شش و اگر در اول ششم بود  
 که بکند در برودن هر چه بود که در یا زده بود در در شرف بود و در اول  
 دیگر که بکند بر این قیاس کن و اگر در پنج بود از شش برودن رفته باشد و اگر  
 ماه در پنج شرف بود از طالع که بکند که شرف رفته باشد و اگر در پنج شرف بود  
 جنوب که مغربی است و غرب و شمالی است و شمال رفته باشد شمال که این  
 لغایه نیست **مثال** طالع برج و خداوند شش و ماه مصروف  
 از شش و متصل با اثناس از آن که ماه در اول شش است اول بار که بکند  
 و از آن سبب که طالع در پنج هم بود و شش است می نماید که بکند و آن باشد و آن

سبب که ماه خداوند طالع و شصت و دو کند که بکند که بکند که بکند که بکند  
 برودن رفته اند و از آن سبب که از شش مصروف و با اثناس متصل و بکند  
 که رفته باز آید بطبع و بدان سبب که خداوند خانه شش و ماه از شش مصروف  
 و شش است تقیم و بکند که خداوند که بکند خوش خلق باشد و شش  
 که بمانیم که نکلی باز آید که بکند که ماه که شش کرد که در است باز آمدن  
 بود پس در شش و پنج و نیم یا شش از پنج ماه و بکند که برود ششم یا بکند  
**مثال** دیگر هم او که بکند که طالع و خداوند طالع شش از شش و نیم  
 بدان سبب که از شش و نیم و خداوند طالع نیز از شش و نیم و شش و آن  
 ماه بطل است از شش و بکند که بکند که بکند که بکند که بکند که بکند  
 طالع از شش و شش بود و ماه بر شش است از شش و شش و بکند که بکند  
 که بر شش و شش و بدان سبب که شش و شش است و بکند که بکند که بکند  
 یا در شش که بکند که بکند که بکند که بکند که بکند که بکند که بکند  
 اسما و اثناس و شش و بکند که بکند که بکند که بکند که بکند که بکند

ن باز آنکه و ستر و دیگر که بکند که بکند که بکند که بکند که بکند که بکند  
 و از شش چهارم و خداوند شش و خداوند خانه شش و شش و شش و شش و شش  
 و عطا بود و بکند که بکند که بکند که بکند که بکند که بکند که بکند  
 راجع بود و بکند که بکند که بکند که بکند که بکند که بکند که بکند  
**مثال** هم او که بکند که طالع که شش و شش و شش و شش و شش و شش  
 و ماه در شش شش از کوبی متصل بطل است از شش و شش و عطا بود و شش  
 پس عطا بود و بکند که بکند که بکند که بکند که بکند که بکند که بکند  
 ماه بطل است و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش و شش  
 مشرق رفته باشد و از آنکه عطا بود است از طالع و خداوند شش  
 عاقبت و شش چهارم که بکند که بکند که بکند که بکند که بکند که بکند  
 زیرا که خداوند خانه ماه نیز از شش و شش و شش و شش و شش و شش  
 است و نیز شش و شش است اگر خداوند است اند و در شش و شش و شش  
 و بکند که بکند که بکند که بکند که بکند که بکند که بکند که بکند





















و بنکر که ماه بکدام تربت دوشنبه است همان پنج باشد اگر پرسند که دوشنبه  
کالا بت کسی داده است یا نه در وقت خوش است بنکر از دوشنبه  
طلعت ندارد چنانچه در ارض اگر در آنجا که کسی باشد بگوید کسی دوشنبه را که  
باشد کالا بت دوازده است **مسئله** اگر پرسند که دوشنبه  
بکارت است اگر دلیل دوشنبه پنج باشد یا که اگر در جمیع صاحب است و تمام متصل  
باشد یا یکوی متصل باشد که در سیم و تمام بود یا در این موضعها  
باشد و غیر از شهر و در وقت باشد و بعد از هر که در این که دلیل  
دوشنبه از پنج است یا در شرقی و آن دوشنبه بکارت شرقی باشد  
و بر این قبیل کن یا بر این و اگر دلیل در وقت باشد و دوشنبه بکارت شرقی باشد  
و در شهر باشد و اگر پنج و پنج باشد از شهر و در وقت باشد و در آنجا که  
در پنج متصل است هم اند شهر باشد و بکارت شرقی باشد و از زمانی که  
تقریب کند **مسئله** اگر پرسند که دوشنبه و در اینها  
کرده اند بنکر پنج و پنج اگر در شهر در چهارم بود یا صاحب چهارم بود

بجو دلیل است که دوشنبه و در اینها که در وقت باشد و در آنجا که  
بود و اگر در پنج که دوشنبه و در اینها که در وقت باشد و در آنجا که  
باشد پس بنکر در آن پنج که خداوند است اندر است و پنج چهارم  
اگر آن که بکارت است یا بی باشد دوشنبه و بکارت است یا بی باشد و در آنجا که  
است یا بکارت است یا بی بود و اگر در اینها که در وقت باشد و در آنجا که  
و اگر در اینها که در وقت باشد و در آنجا که در وقت باشد و در آنجا که  
در وسط است و در اینها که در وقت باشد و در آنجا که در وقت باشد و در آنجا که  
خانه و اگر در پنج که دوشنبه و در اینها که در وقت باشد و در آنجا که  
کرده باشد و اگر خداوند است در پنج که در وقت باشد و در آنجا که  
و طعام باشد و در اینها که در وقت باشد و در آنجا که در وقت باشد و در آنجا که  
پنج است و دوشنبه را بکارت است یا بی باشد و در آنجا که در وقت باشد و در آنجا که  
رخصه یا در خانه نعل بود بکارت است یا بی باشد و در آنجا که در وقت باشد و در آنجا که  
است و در اینها که در وقت باشد و در آنجا که در وقت باشد و در آنجا که

کرده باشد و اگر خداوند است افواج بود و در خانه افواج نافر بکارت  
باشد که بیدار بود و در اینها که در وقت باشد و در آنجا که در وقت باشد و در آنجا که  
است و در اینها که در وقت باشد و در آنجا که در وقت باشد و در آنجا که  
باشد که زمان بود یا در خانه بود و در اینها که در وقت باشد و در آنجا که  
بود یا در این زمان بود و اگر خداوند است و در اینها که در وقت باشد و در آنجا که  
و در اینها که در وقت باشد و در آنجا که در وقت باشد و در آنجا که  
و اگر ماه در خانه خوش و خداوند است از وقت و دلیل کند که کمال دوشنبه  
از در خانه صاحب بود و از خانه بدر نبرد باشد **مسئله** اگر  
پرسند که این دوشنبه است یا نه بنکر بگوید یا صاحب طلعت اگر  
اگر یکوی در طلعت یا در وسط است و متصل است آن دوشنبه است یا نه  
و اگر قریب بخشی از وقت باشد آن دوشنبه است یا نه و اگر از شمس و اگر  
هر روز در این دوشنبه باشد و در اینها که در وقت باشد و در آنجا که  
پرسند که دوشنبه و در اینها که در وقت باشد و در آنجا که در وقت باشد و در آنجا که

آن که بکارت است باشد یا در تمام یا در تمام آن کمال بود و اگر ماه بکارت  
متصل باشد که در طلعت ناطق باشد و در اینها که در وقت باشد و در آنجا که  
ماه بکارت متصل باشد یا بکارت است یا بی باشد و در آنجا که در وقت باشد و در آنجا که  
پرسند و اگر ماه اندر تمام باشد یا بکارت متصل باشد که در وقت باشد و در آنجا که  
پرسند و از معانه دوشنبه و در اینها که در وقت باشد و در آنجا که در وقت باشد و در آنجا که  
بود یا در اینها که در وقت باشد و در آنجا که در وقت باشد و در آنجا که  
پرسند و در آن که در وقت باشد و در آنجا که در وقت باشد و در آنجا که  
و اگر خداوند است و در اینها که در وقت باشد و در آنجا که در وقت باشد و در آنجا که  
ناظر باشد بهم اشاره و دلیل بود آن بود و دوشنبه و در اینها که در وقت باشد و در آنجا که  
یا بکارت است یا بی باشد و اگر در پنج که در وقت باشد و در آنجا که در وقت باشد و در آنجا که  
پرسند و در اینها که در وقت باشد و در آنجا که در وقت باشد و در آنجا که  
دوشنبه و در اینها که در وقت باشد و در آنجا که در وقت باشد و در آنجا که







و در وقت دوم بعد از آنکه خداوند خانه مال و مضافه ذنب است در برضای خلق  
دیده کند در اندر خانه تاریک پنهان کرده باشند و از آن یک نفرین از حق  
ساقط اند و هم آنده اند و سقیم است و ماه بکلی بپزید که اندک سهم آنده است  
دیده کند که دعوایه بپزید باید هم اگر در طالع جزو و خداوند طالع اندر طالع  
افاق و مضایکی گفتیم که کلبه غربا اند و دلیل دعوایه و در آن شب  
و فصل نزدیک است در برضای این دین و در فصل بعد از آنکه خداوند در وقت  
دعوایه بر آنست و از آنکه در دعوایه در جبین است دیده کند که دعوای  
کم گفته باشند و دعوایه دیگر ما برینند و آن جوان است بکون مر و در ذوق  
چشم و آن آور و این دعوایه بر آنست سبزه رنگند پند و هر در پزیده  
به سلطان باشند پس نگاه کردیم که این کالدر دعوایه چه چیز است  
خداوند خانه ما بر اندر چهارم بپشیم و ماه اندک شتر و از خانه شتر  
و شتر اندر پنج خلکی دیده کند این دعوایه از که برینند و از آنکه خداوند  
بشاع افاق است و از دعوایه دیده کند این دعوایه و پس پند و از آنکه























مفرد و اگر دایلهای طالع بدلیل سفر برونه و اینکه کند که از هر زن هر مردی  
سفر کرده و اگر سیم سفر و سندان بود که سیم یا نهم دلیل کند که در وقت  
او طالع بسیار بود **مسئله** نظر کن اگر تو طالعی الیه بودی چه کند  
معروف باشد سفر کرده و اگر ماه مصرف بود از اجل سبب فرعی نهان دارد  
مشت بر هر مال و از رنج بکشد که کشتن و اگر مصرف از شش بود بجهت ایشا  
و اگر از زهر مصرف شد از جهت بیکان سفر کرده و اگر از عطای مصرف باشد  
از هر علم و تجارت رفته و همچنین اندر اتصال فکر که اگر طالع و بیکان ملک کن  
**مسئله** اگر پرسند که سافر و بیک سفر کرده یا برز و نیک بر لیدر که  
بسیج و جیش لیلی باشد بیک و اگر نه باشد روز سفر کرده باشد  
و اگر مختلف بود ملک آن کن در نهان است و منافعت تر باشد **مسئله**  
اگر پرسند که طالع فرست سفر چون باشد سود باشد یا زیان بیکر که برونه  
طالع اگر باده با طالع باشد از ثلث و شلکس الیه کند که اندر سفر کار کا  
خوشی آید و سفر و نهان او کند و حاجت و بهائی بر آید و همیشه در

در مسئله احوال سفر نیکو بود اگر با طالع باشد بیک آن سفر نیکو بود اگر ماه متعلق  
نخس بود آن سفر بد باشد مگر از ثلث و شلکس سفر خوش باشد و قبل  
میان ایشان که دلیل نیکوئی سفر باشد و در آن سفر خبر باید پیشوار و نیکو  
بطلع اگر چه بر باد یا میزان باشد در نهم سفر خوش بود اگر نخس اندر و بد باشد  
در آن سفر زیان باشد اگر نخس اندر نهم و سیم بود در آن سفر زیان باشد  
اگر پرسند که در سفر سلسله فاطمه بود یا نه بیکر بسیج نهم و سیم اگر در ایشا  
کنی بود هم خطر باشد و اگر خداوند طالع یا ماه بیک نخس اتصال بود از ثلث  
و شلکس دلیل کند که در نهان آید و سالیار یا زارند و او دلیل زیان کرد  
و اگر خداوند نهم و سیم نخس باشد دلیل خوف و خطر بود **مسئله**  
اگر پرسند که بیکان در چه وقت است پس نظر کن به نحسین اگر در طالع باشد  
سانه در آن شهر است از اهر نایه زیان چند و اگر اندر وسط است آه  
بیک اتصال زیان برسد در شهر که قصد کرده است و اگر نخس  
در چهارم باشد در وقت باز آمدن زیان برسد و عبارتی دیگر اگر نخس

از درجه طالع تا درجه چهارم بود فاطمه از آن منزل تا آنجا که در نهان است و اگر نخس  
از چهارم تا هشتم بود فاطمه از آنجا که در آن محل نخس از درجه سیم تا درجه  
وسط است بود فاطمه در مقصد بود اگر نخس از درجه وسط است آه  
تا درجه طالع باشد فاطمه در بازگشت بود **مسئله** اگر پرسند  
که سفر بر آید یا نه اگر صاحب طالع یا تو طالع باشد یا صاحب نهم و سیم  
بود یا بیک که در نهم بود فصل باشد و لیدر است بر آنکه اخبار سفر روی  
باشد و اگر خلع بود اگر خوانده نفع و اگر صاحب نهم و سیم در طالع باشد در آن  
اگر در نهم باشد بیکر و با آنکه در نهم است بصلح طالع یا بیک که  
در طالع باشد بیکر سفر بر آید یا چارچواست سلسله سال و اگر صاحب  
طالع یا صاحب نهم و سیم معان صاحب را بود و مقام باند نهم و سیم سفر  
نیکند و همچنین اگر در چهارم گویی باشد و آنکه اگر در طالع احتفی بود سفر کند  
مادامیکه آن کوکبانان خوب نکند و بیکر بیکر خداوند طالع و یا باده  
اگر در چهارم از آن باشد دلیل کند که آن سفر بر آید و چهارمین از درجه

از درجه طالع تا درجه دوازدهم از درجه سب تا درجه وسط است آه  
اندین خانها مقبول بود یا نه سید بود سفر بر آید و اگر مقبول بود یا نه سید  
نخس سفر بر آید اما نیکو باشد و اگر خداوند طالع رابع باشد سفر  
شوان کرد و اگر صاحب نهم و سیم نیز رابع بود هم سفر شوان کرد و اگر  
ماه بیک که بسیج بود و نهم سفر بر نیاید و اگر ماه یا صاحب طالع در نهم  
مصرف دلو بیک که بود که در طالع یا در دوازدهم یا در وسط است آه  
با در نهم یا در نهم یا در نهم چهارم باشد سفر واقع شود و اگر دلیل سال  
اتصال بیک که در نهم باشد از نهم و مقابل دلو آن کوکبان اندر و بد باشد  
سفر واقع شود **مسئله** اگر پرسند که بهر سفر میکند  
یا سفر کرده بیکر بطلع مسئله سفر اگر ماه مصرف باشد از نهم و مقابل  
و معان نهم از نهم نهم نخس سفر میرود و اگر ماه مصرف از نهم بود  
که نهمه یا نیکر و اگر ماه مصرف از نهم بود و معان نهم نخس  
بود از نهم آن که نهم بود یا در بار است و نهم سفر بر آید و چهارمین







برنج را جفت الی کند که بر سده از این سفر بخوبی آید بی آنکه طبع بر آید  
**مثالی دیگر** هم او که در طالع مغرب میسیم و نه از طالع بریز  
 نه از چهار یک که در طالع الی کند بر سفر و خداوند طالع اندر و ط  
 لسمه و میسیم و طالع باطل از وسط اسما و لیست بر سفر و جهمه اند  
 چهار یک با طالع الی تمام کند لیکن از آن بر ج به ماه مغرب از یک  
 زعفر و طالع اندر چهار یک که در طالع الی کند که سفر بر طالع نشود  
 پس نگاه کردیم که طالع او چون شود اندر آن سفر از آن بر یک سفر از ششم  
 است و ماه از بر طالع شرف و روزه و بر طالع شرف الی کند که خداوند طالع  
 را این سفر نیکو باشد و ما جهمه سالی را که در طالع از آن بر یک خداوند شرف  
 و هم است و خانه اصاب الی کند که خداوند سلسله سلطان باشد و از آنکه  
 سفر خداوند طالع سلسله است و اندر ششم است بر سیم برنج و الی  
 کند که خداوند سلسله بر سیم و جو که در طالع از آن بر سیم باشد و در آن  
 خود می خواهد ساخت و بر کرد آن فرزند بر جو و مثالی و الی طالع

قریب ششم از آنکه در طالع است و در ششم سیم سلسله که ششم که سفر است  
 و همدان که کند خداوند طالع که در طالع باشد غیر از آن خانه بود  
 زعفر که کند خانه و سلسله است بر ششم و طالع که ششم که سفر و یک طالع  
 و الی پس سالی که در طالع از آن سفر و طالع باشد بر آید یا نه نگاه کردیم و حساب  
 طالع و قمر هر یکی بود و ششم بود که ششم سفر بر آید یا خیار و جهمه حساب  
 طالع و اصاب که در طالع است و طالع الی کند که در طالع سفر بر آید و طالع  
 و سلسله سالی را باز نگاه کردیم که خداوند طالع و ماه از بر سیم از این  
 که ششم این سفر و طالع شرف و جهمه سالی را رابع بود بیایست که این  
 سفر و طالع شرف و جهمه سالی را طالع شدن سفر بر شرف و جهمه بر آن است  
 اندر که ششم سفر و طالع شرف و جهمه سالی را طالع شدن سفر بر شرف و جهمه  
 که ششم بر سالی را سفر می کند بر شرف و جهمه سالی را طالع شدن سفر بر شرف و جهمه  
 چون ماه طالع بر شرف و جهمه سالی را طالع شدن سفر بر شرف و جهمه  
 مراد او باشد و جهمه سالی را طالع شدن سفر بر شرف و جهمه سالی را طالع شدن سفر بر شرف و جهمه

طالع	طالع	طالع	طالع
طالع	طالع	طالع	طالع
طالع	طالع	طالع	طالع
طالع	طالع	طالع	طالع

احداث نایان باشد پس خوشتریم و بدینم در سلسله فاطمه هست یا به کفیم  
 هست از آن جبه که شرف و جهمه سالی را طالع شدن سفر بر شرف و جهمه  
 بجز خواهد که کند چه خداوند سیم طالع شرف و جهمه سالی را طالع شدن سفر بر شرف و جهمه  
 و جهمه سالی را طالع شدن سفر بر شرف و جهمه سالی را طالع شدن سفر بر شرف و جهمه  
 بعد و در مقصد برنج بود و برنج در خانه خوشتریم هست فاطمه بنشیند  
 خوشتریم با بدینم در آن شهر طالع سالی را طالع شدن سفر بر شرف و جهمه  
 نظر کردیم با طالع و اتصال ماه از طالع و سفر و جهمه سالی را طالع شدن سفر بر شرف و جهمه  
 کفیم آن مکان که بر سیم و جهمه سالی را طالع شدن سفر بر شرف و جهمه  
 برنج که هست طالع شرف و جهمه سالی را طالع شدن سفر بر شرف و جهمه  
 و قمر در طالع و جهمه سالی را طالع شدن سفر بر شرف و جهمه  
 از شرف و جهمه سالی را طالع شدن سفر بر شرف و جهمه  
 کرد و احکام و طالع شرف و جهمه سالی را طالع شدن سفر بر شرف و جهمه  
 طالع و جهمه سالی را طالع شدن سفر بر شرف و جهمه

بجست فواید اندر شرف سالی را طالع شدن سفر بر شرف و جهمه  
 طالع با این برنج شد کفیم و چون صاحب طالع جهمه سالی را طالع شدن سفر بر شرف و جهمه  
 بنده کان سابق انقلاب مراجعت خواهد فرمود و نشان راه بر سیم و جهمه  
 و چون شد مسئله در قدم طالع اگر بر سیم که در طالع شدن سفر بر شرف و جهمه  
 فاطمه سالی را طالع شدن سفر بر شرف و جهمه سالی را طالع شدن سفر بر شرف و جهمه  
 است بجز که در طالع شدن سفر بر شرف و جهمه سالی را طالع شدن سفر بر شرف و جهمه  
 باشد الغرض اگر فاطمه سالی را طالع شدن سفر بر شرف و جهمه سالی را طالع شدن سفر بر شرف و جهمه  
 و خداوند آن خانه و خداوند طالع که اتصال قمر و طالع شدن سفر بر شرف و جهمه  
 خداوند طالع برنج و طالع شدن سفر بر شرف و جهمه سالی را طالع شدن سفر بر شرف و جهمه  
 فاطمه سالی را طالع شدن سفر بر شرف و جهمه سالی را طالع شدن سفر بر شرف و جهمه  
 باز آید و اگر خداوند طالع جهمه سالی را طالع شدن سفر بر شرف و جهمه  
 بجز که طالع شدن سفر بر شرف و جهمه سالی را طالع شدن سفر بر شرف و جهمه  
 فصل شرف و جهمه سالی را طالع شدن سفر بر شرف و جهمه

طالع	طالع	طالع	طالع
طالع	طالع	طالع	طالع
طالع	طالع	طالع	طالع
طالع	طالع	طالع	طالع



یا بکند اند این پنج کرد غائب باشد و اگر دید که یکی میزد آن  
 کوبن طالع یا در وسط است یا بد غائب باشد و اگر دید که میزد آن  
 میزد و خداوند خانه اش از طالع یا در وسط است یا بد غائب باشد  
 بنوعی باید و آنکه از آن شهر و دیار بیرون نیامده باشد و اگر دید که  
 میزد که در چهارم باشد یا یکی که ناقص میزد و دلیل بر آمدن غائب باشد  
 و اگر دید که طالع بود و هیچ هم بود و کمال جهت طالع آمد غائب اند  
 آمدن باشد و اگر دید که طالع بود و هیچ هم بود و کمال جهت طالع آمد  
 و اگر دید که غائب آمد آن باشد و غیر طالع و صرف نیاز بود  
 غائب متصل یا بی بکند اند طالع یا بعد از آن از آن و برین بیان دلیل  
 کند که از غائب غائب نامیده شد **مثال** اگر کوکی که در شهر  
 صاحب طالع یا صاحب طالع یا صاحب طالع یا صاحب طالع یا صاحب طالع  
 و شانه یا بد پس اگر صاحب طالع از شهر بیرون نماند و صاحب طالع  
 و اگر صاحب طالع یا صاحب طالع یا صاحب طالع یا صاحب طالع یا صاحب طالع

بجو بیست طالع یا بیست طالع یا بیست طالع یا بیست طالع یا بیست طالع  
 و اگر دید غائب باشد یا بد غائب باشد و اگر دید غائب باشد یا بد غائب  
 آمدن را کند و اگر هر دو دید که اگر در طالع باشد یا بد غائب باشد یا بد غائب  
 و اتصال داشته باشد **مثال** اگر کوکی که غائب باشد یا بد غائب  
 یکی که طالع بود و در خانه هم بود و از آن دیار بیرون نماند و اگر  
 و طالع و شانه یا بد غائب باشد یا بد غائب باشد یا بد غائب  
 برین بیان در آن وقت که اتصال میاید و وقت آمدن غائب است و دیگر  
 بکند اند ساعت ماه هر کدام از این دو دید که از چهار کتب یا بد غائب  
 از شهر یا بد غائب یا بد غائب از آن کتب بر اتصال میاید و دیگر  
 و هر دو دید که اگر کوکی که در شهر یا بد غائب باشد یا بد غائب  
 باشد و هر دو دید که اگر کوکی که در شهر یا بد غائب باشد یا بد غائب  
 کند غائب غائب غائب غائب غائب غائب غائب غائب غائب غائب  
 و دیگر که دید که که آمد بد غائب طالع آمدن غائب غائب غائب

خداوند طالع اتصال به پنج اوست یا اتصال به طالع او و اگر هر دو دید بود  
 و خداوند طالع باشد و در وسط است یا بد غائب باشد و اگر دید که  
 آن وقت غائب بنوعی ظاهر گردد **مسئله** اگر پرسند که غائب  
 بهار است یا بد غائب یا بد غائب یا بد غائب یا بد غائب یا بد غائب  
 یا بد غائب یا بد غائب یا بد غائب یا بد غائب یا بد غائب یا بد غائب  
 و اگر ماه منووس باشد غائب سلامت است و چون پرسند که غائب  
 رفته است یا بد غائب یا بد غائب یا بد غائب یا بد غائب یا بد غائب  
 بر ظاهر یا بد غائب یا بد غائب یا بد غائب یا بد غائب یا بد غائب  
 لاری باشد و اگر در احوال بود یا بد غائب یا بد غائب یا بد غائب  
 بود و دیگر که غائب بود و اگر غائب است یا بد غائب یا بد غائب  
 و دیگر که غائب بود و اگر غائب است یا بد غائب یا بد غائب  
 در وقت اتصال یا بد غائب یا بد غائب یا بد غائب یا بد غائب  
 باشد و دیگر که غائب است و اگر دید که غائب بود یا بد غائب یا بد غائب

بجو و چند اند ششم و دیگر که کوکی میزد و دیگر که کوکی میزد  
 غائب بود و اگر ماه اند و در وسط بود و دیگر که کوکی میزد و دیگر که کوکی میزد  
 منووس یا بد غائب یا بد غائب یا بد غائب یا بد غائب یا بد غائب  
 و اگر دید که غائب یا بد غائب یا بد غائب یا بد غائب یا بد غائب  
 و وصل بود که کوکی که در زیر زمین است یا بد غائب یا بد غائب  
 در زیر زمین بود و دیگر که کوکی که در زیر زمین است یا بد غائب یا بد غائب  
 اند ششم باشد دلیل کند که غائب باشد و دیگر که کوکی میزد و دیگر که کوکی میزد  
 قدم غائب نیز شالی گفته شود که از زلف است و بدیم از بر سر  
 از آن که خف که شیشه از سر ساره بودیم پس نظر کردیم بطالع غائب بود  
 و ششم روی طالع در ششم در خانه خف و دلیل است  
 در زیر خونی در وقت باز آید و دیگر که کوکی میزد و دیگر که کوکی میزد  
 است و دیگر که کوکی میزد از آن غائب بود و دیگر که کوکی میزد  
 متصل است که غائب غائب غائب غائب غائب غائب غائب غائب غائب غائب

طالع	طالع	طالع	طالع
طالع	طالع	طالع	طالع
طالع	طالع	طالع	طالع
طالع	طالع	طالع	طالع















مصرفی چند باشد از آن فوق از زمین نیست بفع حکومت تواند کرد پس نظر کردیم  
 باقی این در بیت چهارم سبک و شش و صد و شصت و هفت و نیم کعبه  
 مراجعت افق شود باین حکومت برقرار ماند چنان شد و چون رابعا  
 اولی طلب نمود افعال فصول که در طالع استخراج شد بدین صورت که  
 شد که در این حکومت بر طرف شد هر از طرف فصل بنویسند و در هر یک از  
 فصل و ستر و بیست و هفت و در آن که صاحب طالع و صاحب سطر است  
 و در هر یک از فصل و ستر که صاحب طالع است بنویسند و در هر یک از فصل و ستر  
 از هر یک از فصل و ستر که صاحب طالع است بنویسند و در هر یک از فصل و ستر  
 باشد و بدان که وقت بنامه سال را با سطر و فصل و ستر که صاحب طالع است  
 اگر بنویسد مسئله فی التجار الکسی برسد که خبر خواهد بود  
 سوخته یا بنامه بکره که از آن فرقی ندارد و سطر و فصل و ستر که صاحب  
 شمالی و ماهد و اتصال را با سطر و فصل و ستر که صاحب طالع است  
 و دیگر که خبر خواهد بود که خبر سوخته و بکره که از آن فرقی ندارد و سطر و فصل و ستر که صاحب

۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

باشد و افعال از هر یک از سطر و فصل و ستر که صاحب طالع است  
 کند که برسد و آنچه خواهد بود بدین بیان کند و نیز بکره که از آن فرقی ندارد و سطر و فصل و ستر که صاحب  
 باشد و اگر در وسط است بکره که از آن فرقی ندارد و سطر و فصل و ستر که صاحب  
 زمین بکره که از آن فرقی ندارد و سطر و فصل و ستر که صاحب  
 اگر بیست و هفت و در آن که صاحب طالع است بنویسند و در هر یک از فصل و ستر  
 بنامه زمین و اگر بکره که از آن فرقی ندارد و سطر و فصل و ستر که صاحب  
 بنامه بیست و هفت و در آن که صاحب طالع است بنویسند و در هر یک از فصل و ستر  
 و در این باب مثالی گفته شده از فصول و ستر که صاحب طالع است  
 طالع عرب و ستر و فصل و ستر که صاحب طالع است بنویسند و در هر یک از فصل و ستر  
 از بیست و هفت و در آن که صاحب طالع است بنویسند و در هر یک از فصل و ستر  
 و در هر یک از فصل و ستر که صاحب طالع است بنویسند و در هر یک از فصل و ستر  
 مسئله و در هر یک از فصل و ستر که صاحب طالع است بنویسند و در هر یک از فصل و ستر  
 اگر در هر یک از فصل و ستر که صاحب طالع است بنویسند و در هر یک از فصل و ستر

۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

و میان ایشان قبل بود و در هر یک از سطر و فصل و ستر که صاحب طالع است  
 بنویسند مسئله فی التجار الکسی برسد که خبر خواهد بود  
 سوخته یا بنامه بکره که از آن فرقی ندارد و سطر و فصل و ستر که صاحب  
 شمالی و ماهد و اتصال را با سطر و فصل و ستر که صاحب طالع است  
 و دیگر که خبر خواهد بود که خبر سوخته و بکره که از آن فرقی ندارد و سطر و فصل و ستر که صاحب

نشو مسئله فی التجار الکسی برسد که خبر خواهد بود  
 سوخته یا بنامه بکره که از آن فرقی ندارد و سطر و فصل و ستر که صاحب  
 شمالی و ماهد و اتصال را با سطر و فصل و ستر که صاحب طالع است  
 و دیگر که خبر خواهد بود که خبر سوخته و بکره که از آن فرقی ندارد و سطر و فصل و ستر که صاحب

۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰











د	و	ر
نکته		2 مرتبه
1	مادر	2 مرتبه

بار بیرون بیرون با حق بشنید نظر کردیم که گوی بد پیوند و از خود را که  
 دوقه قول نکند و این مثل شخصی باشد که خود در مانه بود و عطی را عشق  
 بشنید دیگر خواهد که او تیرگی کند و از خود نکند و این فند قول  
 بود دفع قوت است که گوی در خط خویش بود و گوی دیگر او  
 پس صاحب خط او قوت دهد و اگر هر دو خط خوف باشد هر یک  
 قوت خوف یکدیگر دهد چنانکه در هر طایفه بود و نه در هر دو و از این قوت  
 گرسنه و از این دیر و سی بیان که کس از هر طرف خوف تمام شد  
 کار دفع طبیعت است که گوی در خط گوی بود و دیگر  
 در خط آن کوب و همدگر پیوست هر یک طبیعت خود یکدیگر است  
 و از او از اعتدال و طبیعت است که در سندان بایر که کار از این  
 اوضاع دیگر باشد **اختلاف افاق اعتدال**  
 اعتدال از هر دو هر طایفه باشد جعفر نام وانی و سید و کس از هر دو  
 و چون آنکه از این نام است با هم پیوسته و افعال باشد و چون

چون آب در غشای مختلف بخلاف اختلاف است و اعتدال چنان بود که  
میخ بر معدوم و از نظر ثلث باشد پس از خفته میخ طبع سرد و زایل شود  
اعتدال افتد و هم چنین که میخ از سرد و زایل و چون بر معارفه با تریج  
باعتدال به نوبت بخواند چنگد آتش در زیر آب غنی باب آب آتش در نوبتی  
هر سه اعتدال بخود نوبت و در هر یک در آن **انتکات است**  
هر که یکی سبک و در آن بود و بند و هنوز سبک که نرسیده بخود که گلب  
سبک و هیچ شود یا که گلب در آن بود مستقیم شود و اتصال نام نماند و این  
و این گلب و عمد و شبیهی از کارگاه است بدین بند **خاکه شیر**  
است که گلب یکی از او غرضی که یکی بود و هیچ گلب دیگر میخیزد و در آن  
میخ و قوه این که گلب ضعیف باشد و تیر آن باشد که آن که گلب گلب باشد  
**بعید اتصال آن** که گلب بخود در هر آید و به او او به هیچ هیچ  
که گلب و نوبت به او آید و بر میخیزد و اتصال که گلب ضعیف بخود **حشیش شیر**  
آن بخود که گلب و در نوبتی آید و بر میخیزد و هیچ گلب میخیزد و این حال فرما























میزان									
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰
۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰
۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰
۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰

میزان									
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰
۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰
۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰
۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰

میزان									
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰
۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰
۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰
۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰

میزان									
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰
۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰
۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰
۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰



حکومت و احکامات و اصلاحات و التفریع الکوکنی الذبح	
تسلیم و تسلیمت بمراصل	تسلیم و تسلیمت بمراصل
۴	۴
۱	۱
۰	۰
۶	۶
۷	۷
۸	۸
۹	۹
۱۰	۱۰
۱۱	۱۱
۱۲	۱۲
۱۳	۱۳
۱۴	۱۴
۱۵	۱۵
۱۶	۱۶
۱۷	۱۷
۱۸	۱۸
۱۹	۱۹
۲۰	۲۰
۲۱	۲۱
۲۲	۲۲
۲۳	۲۳
۲۴	۲۴
۲۵	۲۵
۲۶	۲۶
۲۷	۲۷
۲۸	۲۸
۲۹	۲۹
۳۰	۳۰
۳۱	۳۱
۳۲	۳۲
۳۳	۳۳
۳۴	۳۴
۳۵	۳۵
۳۶	۳۶
۳۷	۳۷
۳۸	۳۸
۳۹	۳۹
۴۰	۴۰
۴۱	۴۱
۴۲	۴۲
۴۳	۴۳
۴۴	۴۴
۴۵	۴۵
۴۶	۴۶
۴۷	۴۷
۴۸	۴۸
۴۹	۴۹
۵۰	۵۰
۵۱	۵۱
۵۲	۵۲
۵۳	۵۳
۵۴	۵۴
۵۵	۵۵
۵۶	۵۶
۵۷	۵۷
۵۸	۵۸
۵۹	۵۹
۶۰	۶۰
۶۱	۶۱
۶۲	۶۲
۶۳	۶۳
۶۴	۶۴
۶۵	۶۵
۶۶	۶۶
۶۷	۶۷
۶۸	۶۸
۶۹	۶۹
۷۰	۷۰
۷۱	۷۱
۷۲	۷۲
۷۳	۷۳
۷۴	۷۴
۷۵	۷۵
۷۶	۷۶
۷۷	۷۷
۷۸	۷۸
۷۹	۷۹
۸۰	۸۰
۸۱	۸۱
۸۲	۸۲
۸۳	۸۳
۸۴	۸۴
۸۵	۸۵
۸۶	۸۶
۸۷	۸۷
۸۸	۸۸
۸۹	۸۹
۹۰	۹۰
۹۱	۹۱
۹۲	۹۲
۹۳	۹۳
۹۴	۹۴
۹۵	۹۵
۹۶	۹۶
۹۷	۹۷
۹۸	۹۸
۹۹	۹۹
۱۰۰	۱۰۰

[illegible]



[illegible]

۴	حالت نگر و غمزن	۴	لا بیس با نهاره و اکی ترش بیدار
۵	نیکت حرکت بیان و حرکت	۵	دایغ بسندیده بخت
۶	حالت محارت بنا چرخیدن نظم	۶	لا بیس بر استیلم
۷	حالت تمام و سفر و حرکت	۷	لا بیس حرکت و سفر را
<b>مقایسه بخت</b>		<b>مقایسه مستی</b>	
۸	معمول است سفر و بخت و ابتدات	۸	معمول است قصد و بخت از از غم
۹	چند است نهار مست حرکت	۹	سجده است نهار و ابتدات
۱۰	دایغ نهار و نرسیده نیست	۱۰	چند بخت حرکت و حرکت از ابتدات
۱۱	غمزد و سفر و کشتی نشستن	۱۱	معمول است سفر و اموار و خطی و از اموار
۱۲	وسطی اموار کف	۱۲	معمول است قصد و نهار و بخت و نهار
۱۳	لا بیس بنا و سجد و غیر آن	۱۳	چند بنا و نهار و بخت از از غم
۱۴	لا بیس با نهاره و از از غم	۱۴	معمول است سفر و بخت و بخت از غم
۱۵	حالت دارد و محض است نگر و زهر	۱۵	چند است محارت و نهار و نهار و نگر
۱۶	کنش احوال و محارت	۱۶	معمول است خردن و نهار و بعد و بخت و نهار
۱۷	وسطی است محارت و هم بیان	۱۷	معمول است بنا و نهار و نهار و نهار
۱۸	نوبت بنا و نهار و نگر و نگر	۱۸	معمول است خردن و نهار و نهار و نهار
۱۹	چند است بنا و نهار و نگر و نگر	۱۹	معمول است نهار و نهار و نهار و نهار
<b>مقایسه مزاج</b>		<b>مقایسه شمس</b>	
۲۰	حالت بر است و اموار و نگر	۲۰	حالت بر است و اموار و نگر و نگر
۲۱	مدر است و اموار و اموار و اموار	۲۱	مدر است و اموار و اموار و اموار
۲۲	حالت بر است و نهار و نهار	۲۲	حالت بر است و نهار و نهار و نهار
۲۳	مدر است و نهار و نهار و نهار	۲۳	مدر است و نهار و نهار و نهار
۲۴	مدر است و نهار و نهار و نهار	۲۴	مدر است و نهار و نهار و نهار

[illegible]

۱	حالت را بر فراغ خدایت جعفریای و طوبی	۱	بر حالت را در صفای و اوج که کار کس نیست
۲	حالت را بخت چهار پادشاه و فرزند کنیز کنیز	۲	حالت را بر خدایت طوبی که کار دور و اوج است
۳	حالت را بر فراغ و سکون و قدرت فراخ فعلی	۳	حالت را بر خدایت و سرگردان و حرکت طوبی اوج است
<p><b>جدا اول معرفه اختیارات حلول منزه منایان ۲۰</b></p>			
۴	حالت را بر سر و قدم و سرگردان و سرگردان و سرگردان	۴	حالت را بر سر و قدم و سرگردان و سرگردان و سرگردان
۵	حالت را بر سر و قدم و سرگردان و سرگردان و سرگردان	۵	حالت را بر سر و قدم و سرگردان و سرگردان و سرگردان
۶	حالت را بر سر و قدم و سرگردان و سرگردان و سرگردان	۶	حالت را بر سر و قدم و سرگردان و سرگردان و سرگردان
۷	حالت را بر سر و قدم و سرگردان و سرگردان و سرگردان	۷	حالت را بر سر و قدم و سرگردان و سرگردان و سرگردان
۸	حالت را بر سر و قدم و سرگردان و سرگردان و سرگردان	۸	حالت را بر سر و قدم و سرگردان و سرگردان و سرگردان
۹	حالت را بر سر و قدم و سرگردان و سرگردان و سرگردان	۹	حالت را بر سر و قدم و سرگردان و سرگردان و سرگردان
۱۰	حالت را بر سر و قدم و سرگردان و سرگردان و سرگردان	۱۰	حالت را بر سر و قدم و سرگردان و سرگردان و سرگردان
۱۱	حالت را بر سر و قدم و سرگردان و سرگردان و سرگردان	۱۱	حالت را بر سر و قدم و سرگردان و سرگردان و سرگردان
۱۲	حالت را بر سر و قدم و سرگردان و سرگردان و سرگردان	۱۲	حالت را بر سر و قدم و سرگردان و سرگردان و سرگردان
۱۳	حالت را بر سر و قدم و سرگردان و سرگردان و سرگردان	۱۳	حالت را بر سر و قدم و سرگردان و سرگردان و سرگردان
۱۴	حالت را بر سر و قدم و سرگردان و سرگردان و سرگردان	۱۴	حالت را بر سر و قدم و سرگردان و سرگردان و سرگردان
۱۵	حالت را بر سر و قدم و سرگردان و سرگردان و سرگردان	۱۵	حالت را بر سر و قدم و سرگردان و سرگردان و سرگردان
۱۶	حالت را بر سر و قدم و سرگردان و سرگردان و سرگردان	۱۶	حالت را بر سر و قدم و سرگردان و سرگردان و سرگردان
۱۷	حالت را بر سر و قدم و سرگردان و سرگردان و سرگردان	۱۷	حالت را بر سر و قدم و سرگردان و سرگردان و سرگردان
۱۸	حالت را بر سر و قدم و سرگردان و سرگردان و سرگردان	۱۸	حالت را بر سر و قدم و سرگردان و سرگردان و سرگردان
۱۹	حالت را بر سر و قدم و سرگردان و سرگردان و سرگردان	۱۹	حالت را بر سر و قدم و سرگردان و سرگردان و سرگردان
۲۰	حالت را بر سر و قدم و سرگردان و سرگردان و سرگردان	۲۰	حالت را بر سر و قدم و سرگردان و سرگردان و سرگردان



















١٢١ ق



